

الگوسازی برای امنیت منطقه‌ای خلیج فارس با محوریت جمهوری اسلامی ایران

مهسا ماه‌پیشانیان^۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۳/۸

تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۲۲

فصلنامه آفاق امنیت/ سال چهارم / شماره دهم - بهار ۱۳۹۰

چکیده:

با فروپاشی نظام دوقطبی، مسائل منطقه‌ای که عمدتاً تحت تأثیر روابط آمریکا و شوروی بودند، از اهمیت و ارزشی ویژه برخوردار شدند. با گذار از این نظام تقریباً متصلب، کشورهای جهان امکان یافتند نقش فعال‌تری به خصوص در سطح منطقه‌ای ایفا کنند. از آنجا که تئوری‌های مختلف روابط بین‌الملل بر جنبه‌هایی گوناگون از منطقه‌گرایی تأکید دارند، این مسئله هنوز نواقصی دارد که باید برطرف شود. علاوه بر این، معیارهایی متعدد مانند هم‌جواری جغرافیایی، وجود مرکزی مالی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی، نهادهای منطقه‌ای و تعامل زیاد اقتصادی برای تعریف این اصطلاح به کار رفته است که خود بر پیچیدگی‌های مرتبط با منطقه‌گرایی می‌افزاید. از سوی دیگر، به رغم تجارب نسبتاً موفق همگرایی منطقه‌ای در برخی مناطق جهان از جمله اروپا و آسیای جنوب شرقی، منطقه خلیج فارس یک استثنا در این زمینه محسوب می‌شود و تلاش‌ها در این منطقه برای پیشبرد همگرایی منطقه‌ای موفقیت‌آمیز نبوده است. هم‌چنین به اعتقاد بسیاری ناظران، چشم‌انداز روشنی در این مورد وجود ندارد.

در مقاله حاضر پس از بررسی تئوری‌های مختلف در مورد منطقه‌گرایی، با ترکیب تئوری سازه‌نگاری و انتخاب عقلایی، منطقه‌گرایی در خلیج فارس تحلیل و الگویی مطلوب برای این منطقه بر مبنای الگوی جامعه امنیتی کثرت‌گرا ارائه می‌شود. هم‌چنین ضمن بررسی چالش‌های موجود سر راه تشکیل چنین جامعه امنیتی کثرت‌گرا در خلیج فارس راهکارهای مقابله با این چالش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی:

منطقه‌گرایی، سازه‌نگاری، انتخاب عقلانی، هویت جمعی، سرمایه اجتماعی، نهادهای منطقه‌ای، جامعه امنیتی کثرت‌گرا، همگرایی و انسجام اسلامی، خلیج فارس، ایران

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

مقدمه

با پایان جنگ سرد همگرایی منطقه‌ای به یکی از مشخصه‌های اصلی سیاست و اقتصاد جهانی در کنار جهانی شدن تبدیل شد. به رغم تجارب نسبتاً موفق همگرایی منطقه‌ای در اغلب مناطق جهان از جمله اروپا و آسیای جنوب شرقی، خلیج فارس یک استثنا محسوب می‌شود. به اعتقاد گروهی از کارشناسان، تلاش‌ها در این منطقه برای پیشبرد همگرایی منطقه‌ای موفقیت‌آمیز نبوده است و چشم‌اندازی روشن در این زمینه وجود ندارد. به طور کلی، مجموعه‌ای فزاینده از مطالعات با تمرکز بر این ایده وجود دارد که نهادهای منطقه‌ای و به طور مشخص سازمان‌های منطقه‌ای در حال تبدیل شدن به بازیگرانی مهم در سیاست جهانی هستند. حامیان این دیدگاه مناطق را در ذات خود مهم می‌دانند و آنها را صرفاً بخشی فرعی از قدرت دولت یا فرآیندهای جهانی به حساب نمی‌آورند. آنان تجربیات «اتحادیه اروپا»^۱، «موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی» (نفتا)^۲ و تا حد کمتری «اتحادیه کشورهای آسیای جنوب شرقی» (آسه‌آن)^۳ را دلیلی بر ادعای خود بیان می‌کنند. البته اکثر پژوهش‌های صورت گرفته از موارد همکاری منطقه‌ای و همگرایی در خلیج فارس به این نتایج رسیده‌اند که ضعف‌های نهادی، نگاه دگرسازانه امنیتی، محدودیت‌های داخلی و مداخله بین‌المللی از بارزترین موانع پیش روی همکاری و همگرایی موفقیت‌آمیز در این بخش از جهان هستند.

به هر حال، این مقاله به دنبال بررسی‌هایی و رای مطالعات بدبینانه از منطقه‌گرایی در خلیج فارس است که هرگونه اقدام در راستای همگرایی منطقه‌ای را محکوم به شکست می‌دانند. چنین بحثی به ویژه مناسب زمان کنونی است که اعتقاد بر آن است که منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن می‌تواند کمکی به آزادسازی سیاسی و حتی دمکراتیزه شدن بیشتر در منطقه باشد. در آمریکای لاتین و آفریقای زیر صحرا ناظران به تأثیر مثبت سازمان‌های منطقه‌ای اشاره کرده‌اند. در این چارچوب، خلیج فارس هم‌چنان به عنوان «سیاه‌چاله‌ای» دیده می‌شود که نقش تلاش‌های صورت گرفته در زمینه منطقه‌گرایی برای تقویت یک محیط سیاسی کثرت‌گرایانه‌تر ناچیز است.

البته باید به این نکته توجه کرد که رئالیسم، نهادگرایی انتخاب عقلانی^۴، لیبرالیسم و سازه‌نگاری اجتماعی^۵ به عنوان دیدگاه‌هایی پیشرو در تئوری روابط

1. European Union (EU)
2. North American Free Trade Agreement (NAFTA)
3. Association of South East Asian Nations (ASEAN)
4. Rational-Choice Institutionalism
5. Social Constructivism



بین‌الملل پاسخ‌هایی کافی برای این مسئله ندارند. همین محدودیت در مورد تئوری‌های کارکردگرایی،^۱ میان‌دولت‌گرایی^۲ و مشورتی^۳ از همکاری منطقه‌ای صادق است. بنابراین، در صورتی که هدف قدرت پیش‌بینی یا توصیه سیاسی و نه رقابت میان تئوری‌های رقیب باشد، به مدلی مرکب از تمام این رهیافت‌ها نیاز است.

مقاله حاضر مدلی از منطقه‌ای شدن^۴ و همکاری منطقه‌ای^۵ ارائه می‌دهد که چهار ویژگی دارد:

۱. تئوری‌های انتخاب عقلانی و سازه‌انگاری اجتماعی را ترکیب می‌کند.
 ۲. با نگاهی به گروه‌های اجتماعی، جنبش‌های ملی و نهادهای منطقه‌ای به عنوان بازیگران، سطح داخلی را به سطح منطقه‌ای پیوند می‌دهد.
 ۳. بر اساس مطالعات صورت‌گرفته در زمینه همگرایی اروپایی و اتحادیه اروپا و نیز مجموعه‌ای رو به رشد از مطالعاتی که منطقه‌گرایی را به عنوان پدیده‌ای جهانی می‌نگرند، از جمله منطقه‌گرایی تطبیقی^۶ (Choi and Caporaso, 2002; Laursen, 1999; Mattli, 2003)، رهیافت منطقه‌گرایی جدید^۷ (Soderbaum, 2004)، جوامع امنیتی^۸ (Aggarwal and Fogarty, 2004; Hanggi Roloff and Deutsch, 1967)، میان‌منطقه‌گرایی^۹ (Ruland, 2006) و چندین مطالعه گسترده از سوی سازمان‌های بین‌الملل (OECD, 2003; World Bank, 2005a; The United Nations University/World Institute for Development Economics Research Project on the News Regionalism in the Late, 1990s) بنا شده است.

۴. تحولات درون‌زاد^{۱۰} و نیز تأثیر بازیگران خارجی را مورد توجه قرار می‌دهد. در ادامه، با هدف کاربردی ساختن بحث، برخی متغیرهای این مدل در زمینه مشخصی از منطقه‌گرایی در خلیج فارس قرار داده خواهد شد. در راستای هدف این مقاله، خلیج فارس به لحاظ جغرافیایی از کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس به اضافه ایران و عراق تشکیل شده و دربرگیرنده کشورهای ایران، عمان، عراق، عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین است.

1. Functionalist
2. Intergovernmentalist
3. Deliberative
4. Regionalization
5. Regional Cooperation
6. Comparative Regionalism
7. New Regionalism Approach
8. Security Communities
9. Interregionalism
10. Endogenous



تئوری‌های روابط بین‌الملل و منطقه‌گرایی

نظریه‌هایی را که تاکنون به بررسی منطقه‌گرایی پرداخته‌اند می‌توان به دو دسته نظریه‌های سنتی و جدید تقسیم کرد. نظریه‌های جدید در واقع قرائت‌های جدید همان نظریه‌های سنتی‌اند که شامل رئالیسم (نئورئالیسم)، نهادگرایی لیبرال (نهادگرایی نئولیبرال)، و مارکسیسم (نئومارکسیسم) می‌شود. نظریه‌های جدید نیز عبارت‌اند از: نظریه نظام جهانی، نظریه نئوگراشی درباره نظم جهانی، نظریه جهان‌گرایی و بالاخره نظریه و رهیافت منطقه‌گرایی.

در مورد دیدگاه واقع‌گرایی دولت‌ها به عنوان بازیگرانی انفرادی یا با ائتلاف هم می‌توانند تهدیدهایی ایجاد کنند (مورگنتا، ۱۳۷۴). در تحلیل کنش و واکنش دولت‌ها گفته می‌شود که آنها صرفاً بر مبنای سیاست‌های اعلامی خود یا بر اساس ملاحظات اخلاقی رفتار نمی‌کنند، بلکه در پی کسب، افزایش و حفظ قدرت خویش‌اند. واقع‌گرایی به امکان هماهنگی منافع بین دولت‌ها اعتقاد ندارد و برخورد منافع بین دولت‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. بر این اساس تنها راه اجتناب از این برخورد، تشکیل سیستم موازنه قوا بین دولت‌هاست. واقع‌گرایان موازنه قوا بین دولت‌ها را نه تنها علت جنگ نمی‌دانند، بلکه از آن به عنوان عامل صلح و توازن یاد می‌کنند.

از دید نئورئالیست‌هایی هم‌چون والتز، توزیع قدرت مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار بازیگران در هر نظام سیاسی از جمله نظام بین‌الملل است. دولت‌ها در روابط با همدیگر محدود به ظرفیت و توانایی‌شان هستند، لذا می‌کوشند از قدرت‌یابی بیش از حد کشورهای دیگر جلوگیری کنند. از این نظر، اصل موازنه قدرت جایگاهی مهم در نظریه نئورئالیسم دارد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۱). در نقطه مقابل، گروهی دیگر از نئورئالیست‌ها اصل دستاورد نسبی را عامل تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها می‌دانند و استدلال می‌کنند که حتی اگر هدف یک دولت به دست آوردن بیشترین سود از همکاری باشد، باید از طریق ورود در فرآیند روابط و همکاری برای کسب آن بکوشد. اما چون دستاورد کشورها با یکدیگر تفاوت و فاصله دارد، کشورهای به بهره‌مندی کمتری دارند با شبکه همکاری‌های منطقه‌ای به مخالفت بر می‌خیزند (Buzan and Waever, 2003). گروهی دیگر بر اصل ثبات هژمونیک که به وجود یک دولت و قدرت هژمون به عنوان شرط ضروری همکاری کشورها با یکدیگر وابسته است، تأکید می‌ورزند. این گروه بر این باورند که منطقه‌گرایی در مناطقی از جهان تحقق خواهد یافت که یک قدرت هژمون محلی قادر به ایجاد و حفظ نهادهای اقتصادی منطقه‌ای باشد. در مناطقی که فاقد این قدرت هژمون منطقه‌ای‌اند، منطقه‌گرایی شانس تحقق نخواهد داشت (Aarts, 1999: 911-925).



نظریه نهادگرایی نئولیبرال بر خلاف نظریه فوق، بر همکاری میان دولت‌ها به عنوان یک قاعده و اصل تأکید می‌ورزد، زیرا به قول جوزف نای و کوهن، ویژگی اقتصاد سیاسی بین‌الملل وابستگی متقابل پیچیده‌ای است که تعیین‌کننده میزان قدرت و استقلال دولت‌هاست. این نظریه بر وجود رژیم‌های بین‌المللی که دربرگیرنده اصول، قواعد و هنجارهای حاکم بر رفتار دولت‌هاست، تأکید می‌کند و بر این باور است که منافع مشترک میان کشورها به ایجاد این رژیم‌ها و رویه‌ها می‌انجامد نه قدرت‌های هژمون منطقه‌ای. نکته دیگر در این نظریه تأکید بر فشرده‌گی و تراکم و درهم‌تنیدگی فضاهای سیاسی است که مسائل و امور مختلف را به هم مرتبط می‌سازد، به گونه‌ای که تصمیم در یک حوزه بر سایر حوزه‌ها نیز تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین، ایجاد یک رژیم یا رویه سیاسی و اقتصادی مشترک به عنوان راه‌حلی مطلوب موضوعیت می‌یابد، به ویژه می‌تواند مبنای خوبی برای گسترش همکاری میان کشورها باشد. در مجموع از این نظریه می‌توان به دو نتیجه برای بحث منطقه‌گرایی رسید: نخست اینکه این نظریه بر این باور است که موضوع مناسبات منطقه‌ای در صورتی مورد توجه دولت‌ها قرار می‌گیرد که منافع مشترکی داشته باشند. دوم، این نظریه بر تأثیر گروه‌های اجتماعی در پیشبرد پروژه منطقه‌گرایی تأکید می‌ورزد. (Keahane, 1984).

نظریه نئومارکسیسم بیشتر از منظر و در چارچوب نظریه امپریالیسم به روابط بین‌الملل می‌نگرد، لذا تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای از سوی کشورهای پیرامون را مخل و برهم‌زننده رابطه تابعیت آنان از کشورهای سرمایه‌داری نمی‌داند. به باور آنها در شرایط جدید، کشورها به صرف عضویت در مناطق، تابع کشورهای سرمایه‌داری‌اند. در واقع، در شکل جدید نیز هم‌چنان رابطه سابق ضروری است. از سوی دیگر، نئومارکسیست‌ها بر این باورند که شرکت‌های چندملیتی به عنوان عوامل قدرتمند سرمایه‌داری به واسطه تهدیدی که از سوی منطقه‌گرایی احساس می‌کنند، در روند آن اخلاص می‌کنند (Habermas, 1998). اما نظریه نظام جهانی با تقسیم جهان به سه گروه مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون، به علت تحولاتی که در نظام تقسیم کار به وقوع پیوسته است، بر احتمال موفقیت و امکان‌پذیری طرح منطقه‌گرایی تأکید می‌کند. توجه این نظریه به ویژه معطوف حوزه اقتصاد است. در واقع در این نظریه که ترتیبات سیاسی را طبق نقشی که در فرآیند انباشت سرمایه ایفا می‌کنند، تبیین و تحلیل می‌کند، منطقه‌گرایی پدیده‌ای ویژه و استثنایی نیست. نظریه نئوگرامشی درباره نظم جهانی معطوف این فرضیه بنیادی است که

تولید و روابط اجتماعی برآمده از آن در تکوین قدرت سیاسی و ساختارهای دولت و نظم جهانی نقش اصلی و اساسی دارند. دولت در این نظریه در مرکز تحلیل قرار دارد، زیرا در پیوند و تلفیق با ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل تنظیم کنند. و تعیین‌کننده روابط اجتماعی به شمار می‌آید. در مجموع، به رغم تنوع قرائت‌ها و دیدگاه‌های مختلف در این نحله، به نظر می‌رسد منطقه‌گرایی در این نظریه به عنوان ابزار پیشبرد منافع مجموعه دولت - جامعه تلقی می‌شود. از آنجا که در این نظریه بعضی ترتیبات منطقه‌ای به عنوان ابزاری برای کاهش دخالت دولت در اقتصاد و نیز مقررات‌زدایی تلقی می‌شود، به نظر می‌آید پروژه منطقه‌گرایی را بیشتر در خدمت قدرت بخشیدن به اصول اقتصاد نئولیبرال در یک منطقه می‌بیند؛ به این معنی که نخبگان اقتصادی - سیاسی کشورهای نیمه‌پیرامون در راستای تأمین منافع اقتصادی خود اقتصاد کشور را به اقتصاد مرکز گره می‌زنند (Söderbaum, 2004).

نظریه جهان‌گرایی اساساً برآمده از نظریات اقتصادی نویسنده ژاپنی، کنیچی اوما، است. دیدگاه وی درباره روابط اقتصادی در پایان قرن بیستم مبتنی بر این فرض است که روابط اقتصادی در سراسر جهان چنان گسترده و پیچیده شده که مرزهای سیاسی اهمیت و معنای خود را از دست داده‌اند. دیدگاه اوما همسو با آن چیزی است که «بیون هستن» دیدگاه بنیادگرای لیبرالی می‌نامد که طبق آن تحولات کنونی در سطح جهانی توسط بازیگران و عوامل سیاسی با هدف ایجاد یک اقتصاد جهانی همگرا و خودتنظیم‌بخش هدایت می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت نیروی غالب در عصر حاضر فرآیند جهانی شدن است که به ایجاد اقتصادی بی‌مرز می‌انجامد.

نظریه حکومت منطقه‌ای در مقابل نظریه جهانی شدن قرار می‌گیرد. از لحاظ جایگاه دولت، نظریه پردازان این نحله با طرح پروژه منطقه‌گرایی در صدد خنثی‌سازی آثار تضعیف‌کننده جهانی شدن بر دولت‌اند. این گروه با قائل شدن نقش اساسی و محوری برای دولت در پروژه منطقه‌گرایی، به احیا یا تقویت حاکمیت ملی در مقابل روندهای مخرب جهانی شدن می‌پردازند. در این پروژه دولت‌های مستقر در یک منطقه با نفی تعارضات و منازعات سابق در مقابل نیروی سهمناک جهانی شدن برای پیشبرد طرح توسعه و رفاه اقتصادی مردم با یکدیگر همکاری می‌کنند. این پروژه هم فراهم‌آورنده بازار مصرفی گسترده برای اقتصاد کشورهای عضو است و هم از رقابت‌های منفی میان کشورها می‌کاهد که در مجموع بر اعتبار و کارآمدی دولت‌ها می‌افزاید (Fawcett, L., 2005a).



در مقابل، نظریات انتقادی مانند سازه‌انگاری از منظری دیگر به اتحادهای منطقه‌ای می‌نگرند. برای مثال، چپرسون، ونت، و کاتزنستاین از لایه‌های فرهنگی بین‌المللی مؤثر بر ماهیت دولت‌ها در اتحادهای منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی سخن می‌گویند (Katzenstein, 1996:47). از نظر ونت، نهادها واحدهایی شناختی‌اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این باره که جهان چگونه عمل می‌کند، وجود ندارند. هویت‌ها، منافع، و نهادها همگی ناشی از فرآیندهای اجتماعی متعاملی‌اند که برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می‌کنیم، اما از قبل داده‌شده و مسلم پنداشته‌شده نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند. خود هویت‌ها نیز از تعامل با سایر هویت‌ها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می‌یابند (Jepperson, Wendt and Katzenstein, 1999:78).

در عین حال، سازه‌انگاران معتقدند همکاری تنها شکل تعاملات درون جامعه دولت‌ها نیست. در میان برخی کنشگران، همکاری به وجه غالب تعاملات تبدیل شده است و بین پاره‌ای نیز فراتر از آن می‌توان احساس همبستگی و هویتی مشترک را دنبال کرد. در مواردی نیز می‌توان دید عنصر کشاکش و تعارض غالب است. بر همین مبنا، ونت مانند وایت و بول بر آن است که عناصری از واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و خردگرایی در روابط بین‌الملل وجود دارد و امکان غلبه هر سه مدل در نظام بین‌الملل و منطقه‌ای می‌رود. با توجه به تئوری‌های مذکور می‌توان به چند نتیجه در مورد منطقه‌گرایی دست یافت:

بر اساس تئوری‌های غیرانتقادی منطقه‌گرایی، سیاست و دولت ملی هم‌چنان به عنوان موضوعی مهم تلقی می‌شوند، در صورتی که بر اساس تئوری‌هایی مانند سازه‌انگاری، دولت تنها به عنوان یکی از بازیگران مهم در منطق منطقه‌گرایی به شمار می‌آید.

بر اساس تئوری‌های غیرانتقادی، تنظیم بازار برای تشکیل اتحادهای منطقه‌ای یک ضرورت است، زیرا تشدید بین‌المللی شدن سطح بالایی از وابستگی متقابل را ایجاد و نیاز به هماهنگی در سیاست بین‌الملل را افزایش داده است. اما از دید تئوری‌هایی مانند سازه‌انگاری، هنجارها و قواعد نقشی بسیار مهم در شکل‌دهی به اتحادهای منطقه‌ای دارند. در مجموع هر دو دسته از تئوری‌های انتقادی و غیرانتقادی در این نقطه با هم اشتراک دارند که منطقه‌گرایی می‌تواند به عنوان ابزار انباشت منابع سیاسی و ارتقای منافع ملی دولت‌های همکار به کار رود و دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند به این هدف دست یابند (Binder, 1958).

منطقه‌گرایی از نگاه رویکردهای سازه‌انگاری و انتخاب عقلانی

رویکرد سازه‌انگاری پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بوده، اما از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ به یکی از تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است.

این نگرش بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند. در واقع، همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد و این معنا سازی به واقعیات جهانی شکل می‌دهد. در تئوری سازه‌انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ‌ها نقشی مهم در سیاست‌های جهانی ایفا و هویت‌ها و منافع دولت‌ها را ایجاد می‌کنند و این فرآیند موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌کند. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم با روابط نهادینه میان آنها گسترش می‌یابد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۸۵) و اینکه روابط میان دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائل‌اند. از آنجا که در سازه‌انگاری منافع حاصل روابط اجتماعی و روابط دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائل‌اند، هویت امری رابطه‌ای و به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. عمل در قبال دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد. هم‌چنین اولویت‌های بین‌الملل کارگزاران بر اثر جامعه‌پذیری درون جامعه بین‌الملل حاصل می‌شود (Checkel, 1998: 324-348).

نگاه سازه‌انگاران به هنجارها و قواعد نیز مهم است. در تأکید بر هنجارها با نظریات لیبرال اشتراک دارند و تفاوت محسوس‌شان با لیبرال‌ها این است که لیبرال‌ها بر جنبه تنظیمی هنجارها تأکید دارند، در حالی که سازه‌انگاران علاوه بر جنبه تنظیمی به جنبه تکوینی نیز توجه می‌کنند و بر این اعتقادند که هنجارها در پی فرآیندهایی مانند تعاملات به وجود می‌آیند. از میان اندیشمندان این تئوری کراتوچویل، انف و کاتزنستاین بیشتر بر اهمیت هنجارها تأکید کرده‌اند.

طیفی وسیع از نظریات سازه‌انگاری از نوع متعارف آن تا رادیکال باعث شده است عملیاتی کردن این نظریه مشکلات خاص خود را داشته باشد. با این حال، اندیشمندان این رویکرد سه مورد کلی را به عنوان گزاره‌های اصلی سازه‌انگاری پذیرفته‌اند (Checkel, 1997: 473) که شامل موارد زیر می‌شود:

۱. ساختارهای هنجاری و فکری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند.
 ۲. هویت‌ها و هنجارها در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها نقشی تعیین‌کننده دارند.
 ۳. ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند.
- علاوه بر آن، اندیشمندان مختلف رهیافت سازه‌انگاری تقسیم‌بندی‌هایی از



تئوری سازه‌نگاری و مفروضه‌های آن ارائه کرده‌اند. از این رو، مهم‌ترین گزاره‌های رهیافت سازه‌نگاری عبارت‌اند از:

۱. محیط جهانی تنها به عوامل مادی محدود نمی‌شود بلکه عوامل فکری و هنجاری نیز اهمیت دارند.

۲. خصوصیات دولت‌ها نتیجه تعاملات آنهاست و اینکه دولت‌ها دارای صفات ذاتی و از پیش تعیین شده نیستند.

۳. منافع و هویت‌ها مفروض و از پیش داده نیستند، بلکه نتیجه تعامل اجتماعی‌اند که در فرآیندهای بین‌المللی در معرض تغییرند.

۴. انواع تعامل شامل مذاکرات/ چانه‌زنی، بحث و استدلال و ارتباط همگانی و عمومی با علامت‌ها و سخنرانی‌ها می‌شود.

۵. تصمیم‌گیری در امور جهانی در سه سطح صورت می‌گیرد:

(الف) نهادهای رسمی مثل رژیم‌های امنیتی؛

(ب) فرهنگ سیاسی جهانی (حکومت قانون، قواعد و هنجارها)؛

(ج) فاکتورهای انگاره‌ای از جمله الگوهای دوستی و دشمنی و روابط سیاسی میان کشورها.

در چارچوب تحلیل سازه‌نگاری نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌الملل تقلیل داد، زیرا تعاملات دولت‌ها بر اساس سلسله منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته است، بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها شکل می‌یابند یا باعث تشکیل هویت می‌شوند.

به اعتقاد سازه‌نگاران، جنبه سیاسی منطقه‌گرایی از جنبه اقتصادی آن اهمیت بیشتری دارد، زیرا منطقه‌گرایی ساختاری دفاعی در برابر جهانی شدن است. علاوه بر این، سازه‌نگاران در تحلیل مسائل مرتبط با منطقه‌گرایی به ارتباط مستقیم امنیت و منطقه‌گرایی معتقدند. سازه‌نگاران همانند نظریه‌پردازان کنش‌گفتاری بر این باورند که معادله قدرت و امنیت در منطقه‌گرایی مدرن تغییر یافته است. در این ارتباط، قدرت با شاخص‌هایی متفاوت از دوران گذشته همراه است. زمانی که عناصر قدرت با دگرگونی روبه‌رو شوند، ماهیت جنگ‌ها نیز دچار تغییراتی خواهد شد. کشورها بدون معادله نظامی نمی‌توانند رفتار راهبردی خود را طراحی کنند. بنابراین، هنجارها را می‌توان انعکاس انتظارات جمعی دانست. این امر زمینه را برای ایجاد ارتباط بین مؤلفه‌های داخلی و بین‌المللی فراهم می‌سازد. رویکرد سازه‌نگاران در مورد شکل‌بندی‌های امنیتی در دوران آینده و ظهور جنگ‌های جدید مبتنی بر بازسازی و بازآفرینی هنجارها از طریق کنش متقابل نمادین است.

رویکرد سازه‌انگاران نشان می‌دهد که هنجارها به عنوان انتظارات جمعی اقدام به تعیین اعتبار و به رسمیت شناختن هویت می‌کنند و بدین ترتیب آنها را به وجود می‌آورند. از نظر آنها، انتظارات بین‌المللی بر منافع، سیاست‌های داخلی و هویت بازیگران تأثیری بسیار دارد، اما انتخاب‌های بازیگران ملی روی ساختارهای بین‌المللی نیز تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، تلاش برای پل زدن بین نظام‌های داخلی و بین‌المللی یکی از رویکردهای عمده سازه‌انگاران است و این مسئله باعث شده که آنان امنیت داخلی و خارجی بازیگران را با یکدیگر مرتبط بدانند. پیوند شاخص‌های مربوط به امنیت داخلی و بین‌المللی بیانگر آن است که کشورها در روند تأمین اهداف راهبردی خود نیازمند بهره‌گیری از الگوها و شاخص‌های نرم‌افزاری و اتحاد و همکاری هستند. یکی دیگر از مسائلی که سازه‌انگاران به آن اشاره دارند این است که دولت تنها یکی از بازیگران در عرصه منطقه‌گرایی نیست و بازیگران غیردولتی، و نهادهای فرا و فروملی نیز در این عرصه می‌توانند نقشی فعال بازی کنند. اما در کل، دولت‌ها نقش اصلی را در این فرآیند بازی می‌کنند و برای تأمین منافع خود به تشکیل اتحادهای منطقه‌ای روی می‌آورند، به گونه‌ای که وجود دولت‌های ضعیف و ورشکسته در هر ناحیه‌ای از جهان مهم‌ترین مانع تشکیل اتحادهای منطقه‌ای است. یکی دیگر از تئوری‌هایی را که می‌توان برای تحلیل منطقه‌گرایی مدرن به کار برد نظریه انتخاب عقلانی است. این نظریه در اصل محصول تلاش در راستای الگوسازی برای رفتار سیاسی بر پایه این مفروض ساده است که بازیگران سیاسی بیشینه فایده‌خواهان هدفدار خودخادم هستند. به بیان دیگر، این نظریه می‌کوشد الگوهای تصنعی برای رفتار سیاسی بسازد، با این فرض که افراد موجوداتی عاقل‌اند و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی هنگام رویارویی با هر انتخاب ممکن، سود و زیان گزینه‌ها را می‌سنجند، سپس گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که به احتمال زیاد دربرگیرنده بیشترین نفع مادی است (های، ۱۳۸۵: ۲۷).

با پیوندی میان رویکرد سازه‌انگاران و نظریه انتخاب عقلانی می‌توانیم منطقه‌ای شدن را در قیاس با جهانی شدن، به معنای تمرکز فعالیت‌ها در سطح منطقه‌ای و فراتر از ملت تعریف کنیم. بنابراین، منطقه‌ای شدن وابستگی متقابل و تعامل بیشتر هنجارها، ایده‌ها، ارتباطات، اشخاص، سرمایه، کالاها و خدمات را به دنبال خواهد داشت. در مقابل، همکاری منطقه‌ای (یا منطقه‌گرایی^۱) به تلاشی جامع برای همکاری دولت‌ها در منطقه (Fawcett, 2004) اشاره دارد.

مدل حاضر، برای مثال با تمرکز بر مسئله چگونگی ترویج تبعیت از قواعد منطقه‌ای، در پی تعریف متغیرهای مستقل یا وابسته برای تحلیل منطقه‌گرایی



در خلیج فارس نیست. در مقابل، به دنبال آن است که مجموعه‌ای از متغیرهای مناسب و روابط علی آنها را با سیستمی پویا در یک جامعه امنیتی تکثرگرا ترکیب کند. این متغیرها شامل موارد ذیل است:

- آرمان کشورهای منطقه برای تعمیق همکاری‌ها؛
- سرمایه اجتماعی به لحاظ هویت دسته‌جمعی و فرهنگ مشورتی؛^۱
- نهادهای منطقه‌ای؛
- حوزه و عمق قواعد منطقه‌ای؛
- تبعیت کشورهای عضو از قواعد منطقه‌ای؛
- پاسخ‌گویی اقتصادهای منطقه‌ای و جوامع در برابر همگرایی؛
- منطقه‌ای شدن.

در ادامه، متغیرهای مذکور به طور مختصر در قالب جامعه امنیتی تعریف و وابستگی یا تأثیر آنها بر متغیرهای دیگر توضیح داده خواهد شد. سپس تأثیر بازیگران خارجی بر این متغیرها و فرآیند منطقه‌ای شدن و همکاری منطقه‌ای مورد بحث قرار خواهد گرفت.

معناشناسی جامعه امنیتی

هر جامعه به واسطه سه خصوصیت تعریف می‌شود: اول، اعضای هر جامعه هویت‌ها، ارزش‌ها و مفاهیمی مشترک دارند و براساس آنها، از زبانی مشترک برای تعامل در خصوص واقعیت‌های اجتماعی و فهمی مشترک از هنجارها برخوردارند. دوم، اعضای جامعه روابط مستقیم و جانبی زیادی دارند و تعاملات از طریق روابط نزدیک صورت می‌گیرد. سوم، جوامع نشان‌دهنده درجه و میزانی از منافع بلندمدت، از خودگذشتگی و نوع‌دوستی‌اند. منافع بلندمدت از دانش مشترک اعضا و نوع‌دوستی از حس تعهد و پاسخگویی آنان ناشی می‌شود. در مجموع، جوهره اصلی جامعه علقه اجتماعی، تعهدات مشترک و نسبتاً پایدار میان کنشگران با پشتوانه تعاملاتی گرم است^۲ (Taylor, 1982: 23-25).

1. Deliberative Culture

۱. جامعه‌شناس آلمانی، فردیناند توننیس، در تقسیم‌بندی معروفی جامعه بشری را به دو دسته Community (معادل آلمانی گماینشافت (Gemeinschaft)) و Society (معادل آلمانی گزلسchaft (Gesellschaft)) تقسیم کرده است. به نظر توننیس، Community واحد اجتماعی منسجم‌تر و به‌هم‌پیوسته‌تر از Society است، زیرا وحدت اراده و خواست در آن وجود دارد. به گفته وی، خانواده و قوم بهترین بیان برای community هستند. البته تأکید دارد که ویژگی‌های دیگر نظیر مکان جغرافیایی یا اعتقادات مشترک هم سبب ایجاد Community شود. از نظر این جامعه‌شناس آلمانی، Society برخلاف Community گروهی از افراد متفاوت‌اند که صرفاً برای منافع شخصی دور هم گرد آمده‌اند. این توضیحات نشان می‌دهد که در ترجمان فارسی Community و Society باید دقت کرد که کدام واژه فارسی به هریک از این دو نزدیک‌تر است. بر این اساس، با توجه به تعاریف موجود، مفهوم جامعه معادل مناسبی برای Community و مفهوم مجتمع معادل مناسبی برای Society است. نک:

<http://en.wikipedia.org/wiki/community>

پیوند میان امنیت با جامعه و طرح مفهوم جامعه امنیتی^۱ حاکی از پذیرش ارزش‌های مشترک به عنوان سرآغاز همکاری‌های امنیتی و توسعه متقابل آن است. بر این اساس، امنیت و قدرت از لحاظ مفهومی دچار تحول می‌شوند و امنیت به همراه قدرت به توانایی هر جامعه برای دفاع از ارزش‌های خود و انتظارها از رفتارهای درست در مقابل تهدید خارجی و نیز ایجاد شرایطی تازه و با ایده‌ای که انتقال‌دهنده درک امنیت ملی و پیشرفت مادی باشد، معنا می‌شود.^۲

جامعه امنیتی به شکلی مناسب براساس مجاورت جغرافیایی میان ملت‌ها و کشورهای درون مجموعه امنیتی ایجاد می‌شود. به تحقیق، مجاورت جغرافیایی فرهنگ مشترک، شرایط اقتصادی و نگرانی‌های امنیتی مشترک را بیشتر تقویت می‌کند. با وجود این، جامعه امنیتی صرفاً به کشورهای مجاور خلاصه نمی‌شود، بلکه بازیگران می‌توانند براساس برخی مؤلفه‌های مشترک تشکیل جامعه امنیتی دهند که نمونه‌های آن جامعه کشورهای دموکراتیک یا جامعه کشورهای اسلامی هستند.

جوامع امنیتی براساس میزان ادغام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به سه دسته جوامع امنیتی متحد، جوامع امنیتی تکثرگرا، و واحد سیاسی نهادینه شده منطقه‌ای^۳ یا دولت منطقه‌ای^۴ تقسیم می‌شوند.

جوامع امنیتی متحد از ادغام دو یا چند واحد سیاسی مستقل یا پراکنده در یک واحد سیاسی حاصل می‌شوند که ادغام امارت‌های هفت‌گانه در حاشیه جنوبی خلیج فارس و تشکیل دولت امارات عربی متحده، ادغام جمهوری‌های مستقل و تشکیل کشور اتحاد جماهیر شوروی و ادغام ایالات مختلف در آمریکا و تشکیل کشور ایالات متحده آمریکا از نمونه‌های آن به شمار می‌روند.

در جوامع امنیتی کثرت‌گرا دولت - ملت‌های مستقل با حفظ استقلال خود به همگرایی رسیده‌اند و درکی مشترک میان آنها ایجاد شده که تضمین‌کننده حل و فصل مناقشات بدون استفاده از جنگ است و امکان ایجاد نه تنها نظم باثبات، بلکه صلح باثبات در آن نیز به سطح تضمین شده رسیده است. بر همین اساس، در الگوی جامعه امنیتی صرفاً جامعه امنیتی کثرت‌گرا مد نظر قرار دارد و ادبیات تولید شده نیز بر این نوع جامعه امنیتی متمرکز است.

دولت منطقه‌ای یا واحد سیاسی نهادینه شده منطقه‌ای به معنای وجود ساختار

1. Security Community

۲. مفهوم جامعه امنیتی اولین بار در دهه ۱۹۵۰ از سوی ریچارد ون وگن (Richard Van Wagenen) مطرح شد و در

سال ۱۹۵۷ کارل دویچ و همکارانش از آن بهره‌برداری کردند.

3. Regional Institutionalized Policy

4. Regional State



ثابت تصمیم‌گیری و ظرفیت ایفای نقش به عنوان یک بازیگر همانند یک کشور است که با واگذاری بخشی از اختیارات حاکمیتی و حکومتی واحدهای عضو - که اغلب کشورها خواهند بود، هرچند بازیگران دیگر را نیز شامل می‌شود- و تشکیل یک واحد حکمرانی منطقه‌ای پدید آمده است. این فرآیند شبیه ملت‌سازی و تشکیل کشور است، هرچند کاملاً با آن یکی نیست (Hetten, 2001: 4).

معیارهای امکان‌سنجی جامعه امنیتی تکثرگرا

تحلیل و ارزیابی وجود یا فقدان یا امکان وجود جامعه امنیتی در مجموعه امنیتی یا منطقه‌ای به میزان انطباق معیارهای جامعه امنیتی و مناطق مد نظر بستگی دارد. معیارهای جامعه امنیتی تکثرگرا در چند محور اصلی شکل گرفته است (Alder ad Barnett, 1998a: 17) که عبارت‌اند از: عوامل تسریع‌کننده وجود یا ظهور جامعه امنیتی، عوامل فرآیندی، عوامل ساختاری، اعتماد متقابل، هویت مشترک، بلندپروازی‌های منطقه‌ای، سرمایه اجتماعی، کیفیت، مشروعیت و تبعیت. عوامل تسریع‌کننده در چارچوب عوامل درون‌زا و برون‌زایی است که دولت‌ها برای سازگاری خود در مسیر یکدیگر و تمایلی که به هماهنگی در روابط دارند، پی می‌گیرند. یکی از مهم‌ترین معیارها در عوامل تسریع‌کننده «تهدید مشترک» است. چنانچه همه یا دست‌کم مهم‌ترین تهدیدهای امنیتی تعدادی از ملت‌ها یا کشورها مشترک باشد و به بیان دقیق‌تر، دارای تهدید مشترک خارجی باشند، آن ملت‌ها و دولت‌ها از شرایط تسریع‌کننده مناسبی برای تشکیل جامعه امنیتی برخوردارند (Alder and Barnett, 1998b: 37-8). بدیهی است فقدان تهدید مشترک یا بدتر از آن، شکل‌گیری تهدید درون مجموعه و میان خود کشورهای هر منطقه، عامل فرسایش بسیار مهمی در توقف شرایط تسریع‌کننده ظهور یا وجود جامعه امنیتی خواهد بود.

وجود تهدید مشترک از طریق باور مشترک در این زمینه ایجاد می‌شود که دولت‌ها و کشورهای هر مجموعه آن تهدید یا تهدیدها را به عنوان تهدیدهای امنیتی اولویت‌دار خود اعلام کرده و در دستور کار امنیت ملی خود قرار داده باشند. معیار مهم دیگر در عوامل تسریع‌کننده «نوع نظام سیاسی» است. نظام‌های سیاسی مشابه در مجموعه‌ای از کشورهای منطقه به عنوان معیاری در عوامل تسریع‌کننده جامعه امنیتی عمل خواهند کرد. شرایط ورود نظام‌های سیاسی به جرگه معیار مؤثر در ظهور یا وجود جامعه امنیتی، قرار داده شدن نوع نظام سیاسی کشورهای مجموعه در طیف نظام‌های مشابه است؛ برای مثال، همه نظام‌ها

مردم‌سالار باشند، حتی اگر از جهت ساختار ریاستی یا پارلمانی باشند. چنانچه برخی نظام‌ها مردم‌سالار و برخی دیگر استبدادی باشند، نوع نظام‌های سیاسی در طیف نظام‌های متفاوت قرار خواهد گرفت و از معیار مد نظر در عوامل تسریع‌کننده دور خواهیم شد.

عوامل فرآیندی دومین دسته از عوامل امکان‌سنجی جامعه‌امنیتی است که شامل مبادلات، نهادها و تعاملات می‌شود (Ibid, P.39). در این خصوص، اولین معیار مهم «وابستگی متقابل اقتصادی» است. این معیار به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن پیوند مستقیم و مثبت روابط اقتصادی دولت‌ها به شکلی است که اقتصاد آنان را بسیار به یکدیگر متکی کرده است. ۱. وابستگی متقابل اقتصادی در عرصه سرمایه‌گذاری و تجارت توأمان مد نظر است؛ به این معنی که حجمی قابل توجه از روابط اقتصادی کشورهای هر منطقه از جهت سرمایه‌گذاری و تجارت در روابط متقابل آنان قرار گیرد یا دست‌کم وابستگی متقابل اقتصادی درون منطقه‌ای در برابر روابط اقتصادی برون منطقه‌ای قدرت توازن بخشی داشته باشد.

دومین معیار در عوامل فرآیندی را می‌توان «مبادلات» نامید که منظور داد و ستد اقتصادی و اجتماعی میان گروه‌های اجتماعی، مردم و نهادهای غیردولتی است. بنابراین، حجم داد و ستدهای شغلی، خانوادگی و گردشگری پویا و نظام‌مند میان مردم و گروه‌های اجتماعی کشورهای هر منطقه، خود معیاری مهم در امکان‌سنجی جامعه‌امنیتی خواهد بود. ملاک تشخیص تأثیر مؤثر این معیار، مرجع و مسلط بودن مبادلات درون منطقه‌ای بر مبادلات برون منطقه‌ای است (Alder and Barnett, 1998c: 416).

سومین معیار در عوامل فرآیندی، نهادهای مشترک به معنای وجود مراکز، سازمان‌ها، انجمن‌ها و کانون‌های مختلف درون منطقه‌ای در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی، زیست‌محیطی و علمی است؛ به گونه‌ای که به عنوان عوامل تسریع‌کننده، هماهنگ‌کننده و نظام‌بخشی عمل کنند تا جایی که عموم مسائل منطقه‌ای دارای نهادهای مشترک منطقه‌ای باشند و از طریق همفکری و همکاری مشترک حل و فصل شوند. به معنای دقیق‌تر، اقدام گروهی و دسته‌جمعی براساس نیازهای مشترک جای خودمحوری را در حل و فصل مسائل منطقه‌ای گرفته باشد.

عوامل ساختاری سومین دسته از عوامل امکان‌سنجی جوامع امنیتی هستند.

۱. تعریف وابستگی متقابل از ریچارد روزکرانس اقتباس شده است. وی چهار نوع وابستگی متقابل اقتصادی را برمی‌شمارد و بر این نظر است که اگر تقاضای خارجی نسبت به تقاضاهای داخلی جنبه تکمیل‌کنندگی داشته باشد، وابستگی متقابل به معنای واقعی آن پدیدار خواهد شد. نک: علی عبدالله‌خانی، نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۶۲.



در این زمینه نظریه‌پردازان دو معیار اساسی و مهم «قدرت» و «دانش»^۱ را معرفی کرده‌اند (Buzan, Weaver and Dewilde, 1998: 13).

در معیار قدرت واحدهای سیاسی بزرگ‌تر، قوی‌تر و از نظر سیاسی، اداری، اقتصادی و آموزشی پیشرفته‌تر برای شکل‌گیری هسته جامعه امنیتی ضروری تشخیص داده شده‌اند. با این حال، تأکید شده است دولت‌های قدرتمند درون هر منطقه به خودی خود امنیت ایجاد نمی‌کنند یا صرف قدرتمند بودن دولت‌های هر مجموعه، عامل ساختاری در وجود جامعه امنیتی نخواهد بود، بلکه آن دسته از دولت‌های قدرتمند در هر منطقه می‌توانند کانون و هسته جامعه امنیتی شوند که خود، امنیت را کالایی عمومی بدانند و در راستای تأمین و تعمیق امنیت منطقه‌ای و پیشرفت مادی آن گام‌هایی مثبت بردارند و کشورهای درون آن مجموعه نیز آنها را ملجأ و پناهگاه امنیت و پیشرفت خود بدانند و از آنان مطمئن باشند.^۲

به طور دقیق‌تر، وجود دولت یا دولت‌های قدرتمند درون هر مجموعه برای شکل‌گیری جامعه امنیتی لازم دانسته شده است، اما صرف قدرتمند بودن نه تنها سازنده نیست، بلکه می‌تواند مخرب جامعه امنیتی باشد. دولت قدرتمند تنها زمانی در راستای جامعه امنیتی سازنده است که تشکیل یک جامعه امنیتی با توجه به خصوصیات آن در مجموعه باورها و اعتقادات آن دولت قرار داشته باشد و همچنین دولت‌های دیگر نسبت به نیات و مقاصد جمعی دولت‌های قدرتمند منطقه اعتماد کنند و آنها را جذاب و قابل اتکا در راستای ایجاد جامعه‌ای امنیتی بدانند.

«دانش مشترک» دومین معیار در ذیل عوامل ساختاری امکان‌سنجی الگوی جامعه امنیتی درون یک مجموعه منطقه‌ای است. دانش به معنای عقاید اساسی و باورهای بنیادین دولت - کشورهای درون هر مجموعه در خصوص اساسی‌ترین موضوعات و مسئله‌هاست.

دانش مشترک را می‌توان در قالب «نظریه سیاسی در خصوص اداره جامعه و کشور»، «الگو یا مدل اقتصادی برای معاش و پیشرفت مادی جامعه»، «شناخت و باور اساسی از چگونگی ایجاد و حفظ ثبات در سطح منطقه‌ای»، «تحلیل‌های راهبردی از پدیده‌ها و مسئله‌های جهانی مبتلا به منطقه‌ای» مانند تروریسم، آزادی، حقوق بشر و جهانی شدن تفسیر کرد. برای مثال، اگر کشورهای مجموعه‌ای در نظریه سیاسی تابع آموزه‌های سوسیالیسم باشند، می‌توان گفت در این چارچوب

1. Knowledge

۲. دولت‌های قدرتمند درون هر منطقه به عنوان معیار امکان‌سنجی ظهور یا وجود جامعه امنیتی به نظر بسیار شکننده می‌رسند؛ زیرا اصولاً وجود دولت‌های مقتدر درون هر منطقه بیشتر موجب قطبی شدن مجموعه منطقه‌ای خواهد شد و ما را از جامعه امنیتی دور خواهد کرد. با این حال به نظر می‌رسد در الگوی جامعه امنیتی نظریه‌پردازان می‌خواهند تأکید کنند تشکیل شدن منطقه‌ای از مجموعه دولت‌های ضعیف و ناتوان عامل اختلال‌زا در ایجاد جامعه امنیتی خواهد بود و هر جامعه امنیتی به برخی دولت‌های قدرتمند نیازمند است تا بتواند هسته و کانون خود را شکل دهد و دیگران را به سمت آن بکشد.

دانش مشترک ایجاد شده است یا اگر در الگوی اقتصادی معاش و پیشرفت جامعه به اقتصاد بازار باور داشته باشند و آن را کلید و راه حل پیشرفت جامعه بدانند، در اینجا نیز دانش مشترک ایجاد شده است یا اگر تنها راه حفظ ثبات و امنیت در سطح منطقه را همکاری میان کشورهای منطقه بدانند، باز نوعی دانش مشترک در این زمینه ایجاد شده است. بنابراین، چنین کشورهایی از جهت این معیار به عنوان مجموعه‌های قابل و توانا در شکل‌دهی به الگوی جامعه امنیتی شناخته می‌شوند. اما چنانچه برخی کشورها نظریه سیاسی سوسیالیستی و برخی دیگر نظریه سیاسی لیبرالیسم و برخی هم اسلام سیاسی را در اداره جامعه و کشور مبنای اصل قرار داده باشند و سعادت جامعه و کشور را در آن بدانند، در چنین وضعیتی در مجموعه کشورهای مورد نظر دانش مشترک در خصوص نظریه سیاسی وجود ندارد.

اعتماد متقابل^۱ چهارمین عامل اساسی در امکان‌سنجی وجود یا ظهور جامعه امنیتی است و به معنای اطمینان فکری یا اعتقاد شدید به قابل اطمینان بودن یا صداقت دیگری است (ابراهیمی‌فر، ۱۳۸۱: ۸۹).

اعتماد متقابل از طریق ادراک متقابل، پیش‌داوری‌ها و ارزیابی‌ها از نیات، قابلیت‌ها و هدف‌های متقابل قابل تحلیل است. چنانچه بازیگران یا دولت‌ها همدیگر را عامل دشمن بدانند، همواره پیش‌داوری‌هایی مانند اینکه «طرف مقابل همواره خیانت خواهد کرد» داشته باشند، همیشه قابلیت‌های طرف مقابل را خطرناک، تهاجمی و علیه خود تلقی کنند یا به نیات طرف مقابل در انجام اقدامات حتی شایسه در سوءظن داشته باشند، در چنین وضعیتی اعتماد متقابل کاملاً غایب و بی‌اعتمادی بر روابط متقابل سایه افکنده است.

هویت مشترک^۲ پنجمین عامل در امکان‌سنجی وجود یا ظهور جامعه امنیتی است. هویت از واژه لاتینی Idem گرفته شده که از یک سو به معنای «تشابه» و از سوی دیگر به معنای «تمایز» است. لذا مفهوم هویت میان افراد و اشیا، هم‌زمان دو نسبت مکمل «مشابهت» و «تمایز» برقرار می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۱).

هویت شامل معناهایی کلیدی است که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آنها به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می‌شوند. بر همین اساس، هویت به فرآیند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی گفته می‌شود که بر منابع معنایی دیگر اولویت دارد. در این چارچوب، هویت و نقش متفاوت‌اند؛ هویت سازمان‌دهنده معنا، و نقش سازمان‌دهنده کارکردهاست (کاستلز، ج ۲، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۳).

1. Mutuol Turst
2. Collective Identity

در مجموع، جنس هویت از نوع خودآگاهی است؛ بنابراین، با واقعیات متفاوت است. هویت‌ها به عنوان خودآگاهی واقعیات را به دنبال خود می‌کشاند. لذا کارکرد هویت، معنا کردن خود، ایجاد تشابه میان خود و برخی دیگر و ایجاد تمایز میان خود یا جمع مشابه با دیگران است.

هویت مشترک میان ملت-دولت‌ها را می‌توان براساس معیارهایی هم‌چون تاریخ و سرنوشت مشترک، زبان مشترک، دین و مذهب مشترک، آرمان‌های مشترک، روش زندگی مشترک، و علقه‌ها و دلبستگی‌های مشترک ارزیابی کرد.

بلندپروازی منطقه‌ای تعیین‌کننده میزان همگرایی کشورهای یک منطقه و پس از آن ایجاد نوع قواعد و نهادهای منطقه‌ای است. تعهد به پروژه منطقه‌ای نیز بر تبعیت از قواعد منطقه‌ای که هزینه‌هایی را بر اعضا تحمیل می‌سازد، تأثیرگذار است.

میزان بلندپروازی منطقه‌ای در وهله نخست به منافع و هزینه‌هایی وابسته است که همکاری منطقه‌ای برای کشورهای عضو به همراه دارد. این منافع و هزینه‌ها می‌توانند در حوزه‌های مختلف روی دهند. برای مثال می‌توانند بر امنیت، رفاه اقتصادی و مشروعیت دموکراتیک حکومت در کشورهای عضو تأثیرگذار باشند. به علاوه ممکن است در زمان فائق آمدن بر مشکلات در منطقه یا زمان تعامل با بازیگران خارجی با افزایش همراه باشند. بلندپروازی منطقه‌ای در وهله دوم به توزیع داخلی این منافع و قدرت گروه‌های داخلی برای تأثیرگذاری بر همکاری منطقه‌ای بستگی دارد. این جنبه را نباید مورد غفلت قرار داد، زیرا در صورت باخت کسانی که کنترل سیاسی کشور را در دست دارند، گام‌هایی اضافی به سمت همکاری منطقه‌ای عمیق‌تر که نویدبخش رفاه بیشتری است، برداشته نخواهد شد. در وهله سوم، منافع سیاست خارجی «به طور عینی» تعیین نشده است، بلکه به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شود^۱ (Goldstein and Keohane, 1993; Wendt, 1999). این ایده کلی هم‌چنین در مورد همکاری منطقه‌ای صادق است (Hemmer and Katzenstein, 2002; Parsons, 2002). به همین شیوه، بلندپروازی منطقه‌ای به واسطه فرآیندهای داخلی همکاری منطقه‌ای و نیز نمود مشترک آنها به سمت خارج تغییر می‌کند.

سرمایه اجتماعی^۲ در این مقاله به هویت دسته‌جمعی در سطح منطقه‌ای و شیوه آگاهانه ارتباطات در مذاکرات منطقه‌ای اشاره دارد. هر دو مفهوم انواعی ایده‌آل را تشکیل می‌دهند که در تضاد با دیدگاه دستاوردهای نسبی نفع خود از همکاری و راهبردهای سخت‌چانه‌زنی توزیعی از سوی کشورهای عضو است. مناطق واقعاً همگرا در جایی میان این طیف قرار دارند.

1. Foreign policy interests are not “objectively” determined but socially constructed
2. Social Capital



بازیگرانی که تحت هدایت حسی از بده و بستان^۱ هستند، انتظار پاداش‌های برابر در هر چانه‌زنی را ندارند و پیمان‌شکنی نمی‌کنند. در مقابل، متقاعد شده‌اند که منافع بلندمدت ناشی از رفتار همکاری‌جویانه بر دستاوردهای کوتاه‌مدت از مجادله، فریب و حقه می‌چربد (Ruggie, 1992). حس بده و بستان زمانی ایجاد می‌شود که بتوان با توجه به منافع دیگران به عنوان بخشی از منافع خود به نتایج اقدام دسته‌جمعی دست یافت. در چنین مواردی، بده و بستان به همکاری سودمندتر بیشتر می‌انجامد و در بلندمدت معنا می‌یابد. اگر این فرآیند پراکندگی منافع به وجود آید، به عبارت دیگر، اگر بازیگران خود را با بازیگر دیگر بشناسند به طوری که تمایز میان «خود» و «دیگری» کم‌رنگ شود، آن‌گاه هویت دسته‌جمعی ظهور می‌یابد (Wendt, 1999, Ch. 5). بنابراین، دولت‌ها به سختی تلاش می‌کنند متقابلاً موقعیت‌هایی قابل قبول کسب کنند و به جای تلاش برای تعقیب منافع ملی، تمایل بیشتری برای قربانی ساختن خود دارند (Egeberg, 1999; Checkel, 2003; Lewis, 1998). در عین حال، آنها آمادگی بیشتری برای به دوش گرفتن هزینه‌های اجرای قواعد منطقه‌ای دارند. این تأثیرات با افزایش شمار بازیگران برخوردار از هویت دسته‌جمعی مشترکی از بوروکرات‌هایی که مستقیماً در پروژه منطقه‌ای دخالت دارند تا کل حکومت، نخبگان و در نهایت مردم تشدید می‌شود.

بازیگرانی که به دنبال بهترین راه‌حل برای یک مشکل‌اند، در مذاکرات خود تحت هدایت مجاب‌کننده‌ترین استدلال قرار دارند که بر اختیارات نهادینه‌شده^۲ ارجحیت دارد (Habermas, 1998; Risse, 2000; Verweij and Josling, 2003). در حالی که هدف از چانه‌زنی توزیعی صرفاً یافتن تعامل قابل قبول متقابل است، مذاکره بیشتر در پی فرآیند و اهداف آن و به معنای ساختن باورهای حقیقی و هنجاری است. مذاکره چندین مزیت برای همکاری منطقه‌ای به همراه دارد:

۱. کارآیی: هرچند مذاکره فرآیندی زمان‌بر است، در صورت وجود شرایط (برای مثال، پیچیدگی بالایی از مسائل مورد مذاکره) کارآیی بهتری در مقایسه با چانه‌زنی دارد. مزیت مذاکره آن است که به عنوان یک فیلتر عمل می‌کند. تنها پیشنهادهایی سیاسی که بتوان آنها را بر اساس زمینه‌هایی هنجاری توجیه کرد، می‌توانند از این آزمایش سربلند بیرون بیایند. به طور مشخص، مباحث و استدلال‌ها نباید با منافع فردی تلاقی داشته باشند، بلکه باید بدون توجه به منافع فردی در حال تغییر و محتوای آنها موجه باشند (Elster, 1998). علاوه بر این،

1. Reciprocity
2. Established Authorities
3. Efficiency



مذاکره دیدگاه‌هایی سودمند در زمینه کسب دستاوردهایی از همکاری منطقه‌ای در بلندمدت را تقویت می‌کند (Wendt, 1999).^۱

۲. کیفیت:^۲ در مذاکرات هیچ راه‌حلی از همان ابتدا کنار گذاشته نمی‌شود. کیفیت پیشنهادهای سیاسی در کانون مباحث قرار دارد در جایی که استدلال‌ها بر مبنای شایستگی مورد قضاوت قرار گیرند و مکانیسم‌های خلاقانه ایجاد توازنی را می‌توان یافت که حداقل تضعیف کارایی سیاسی در صورت تحمل‌ناپذیر بودن پیامدهای توزیعی مؤثرترین راه‌حل را داشته باشند. این امر بر فرآیند چانه‌زنی برتری دارد در جایی که قدرت کشورهای عضو تعیین‌کننده وزن پیشنهادهای سیاسی است، بسیاری از سیاست‌های احتمالی از همان ابتدا کنار گذاشته می‌شوند و محاسبات توزیعی و ائتلاف‌سازی هدایت مذاکرات از مراحل آغازین را بر عهده دارند.

۳. مشروعیت:^۳ کشورهایی که مشارکت فعالی در ایجاد اجماع نظر از طریق فرآیند مذاکره دارند، توافقات منتج را مشروع قلمداد می‌کنند (Borzel and Risse, 2002; Chayes and Chayes, 1995). بر اساس منطق تخصیص^۴ (در مقابل تفکر نفع شخصی^۵ و پیامدگرایی^۶)، مذاکره با مشروعیت‌بخشی به توقعات «کشش تبعیت»^۷ را میان دولت‌ها به وجود می‌آورد. مذاکره با قرار دادن قواعدی مشخص در هنجارهایی گسترده‌تر که حکومت‌ها خواهان آسیب رساندن به آنها با نقض قاعده‌ای خاص نیستند، تبعیت بیشتر فراهم می‌آورد. به علاوه، توجیهاتی منطقی از قواعد منطقه‌ای ایجاد می‌کند که در مرحله اجرای داخلی آنها مفیدند (Franck, 1990; Neyer, 2003). وضعیت نهادهای منطقه‌ای را می‌توان با توجه به صلاحیت و کارایی و نیز استقلال آنها مورد ارزیابی قرار داد (Abbott et al., 2000; Smith, 2000). نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی در سطح منطقه‌ای به چند شیوه سبب همکاری منطقه می‌شوند (Alter, 2000; Burley and Mattli, 1993; Corbett, Jacobs and Shackleton, 2003; Stone Sweet and Brunell, 1998; Talberg, 2003). نخست اینکه بلندپروازی منطقه‌ای را تقویت می‌کنند. آنها گروه‌هایی ایجاد می‌کنند که منافع‌شان در اتحاد با پروژه همکاری منطقه‌ای قرار می‌گیرد. این گروه‌ها می‌توانند کارکنان کمیته‌های

۱. همان‌گونه که راگی (۱۹۹۲) می‌گوید، گفتمان بی‌طرفانه‌ای که بر اساس اصول کلی صورت گیرد، بده و بستان را به همراه خواهد داشت. دراکمان (۲۰۰۱، ص ۲۸۳) نیز مذاکره را برای تشکیل هویت دسته‌جمعی مورد توجه قرار می‌دهد: «با پیشرفت طرف‌ها در مراحل آگاهی، پذیرش، شناسایی شباهت‌ها (و تفاوت‌ها)، و هویت مشترک، فعالیت‌های سخت‌حل مشکل ممکن است به اشتراک هویت‌ها منجر شود.»

2. Quality
3. Legitimacy and Compliance
4. Logic of Appropriateness
5. Self-Interest
6. Consequentialist
7. Compliance Pull

منطقه‌ای، اعضای یک پارلمان منطقه‌ای یا قضاتی در دادگستری‌های ملی باشند که تحکیم موقعیت را خود در شاخه‌های اجرایی و قضایی ملی در نظام قضایی منطقه‌ای می‌بینند. به علاوه، نهادهای منطقه‌ای از میزانی استقلال در راستای فعالیت‌های خود بهره‌مندند. در نتیجه، گرایش به توسعه استقلال خود و به کارگیری آن در راستای همگرایی بیشتر دارند.

دوم اینکه سرمایه اجتماعی ایجاد می‌کنند (Hooghe and Marks, 2001). آنها طرف‌های حاضر در نهادهای منطقه‌ای را برای اتخاذ چارچوب‌های روانی منطقه‌ای و هویت دسته‌جمعی منطقه‌ای اجتماعی می‌سازند (به یکدیگر پیوند می‌دهند). هم‌چنین تبادل نظر^۱ را به عنوان مدلی از مذاکره تقویت می‌کنند. یکی از کارکردهای این‌گونه نهادها فراهم آوردن فضای لازم برای تبادل نظر است. «کمیسیون اروپایی»^۲ [و] بسیاری از کمیته‌هایی که به «شورای اروپایی»^۳ گزارش می‌دهند، در فعالیت‌های خود بر تخصص و عقلانیت تأکید دارند. این ویژگی تکنوکراتیک آنها را به سمت تبادل نظر متمایل می‌سازد (Pollack, 2003; Haas, 1992; Checkel, 2003). گفتمان حقوقی در «دیوان دادگستری اروپایی»^۴ نشان از شباهت‌هایی عمیق با تبادل نظر دارد (Abbott et al., 2000; Habermas 1998, Ch. 5; Neyer, 2002; Risse, 2000). زمانی که طرف‌های یک اختلاف سعی در متقاعد ساختن قضات دارند، گفتمان حقوقی موجب رقابت کلامی می‌شود و در همان حال، تبعیت از قواعد مشخص گفتمان حقوقی را به دنبال دارد. به علاوه، نهادهای منطقه‌ای تبادل نظر میان کشورها را تقویت می‌کنند، زیرا ذهنیت آنها برای مجاب شدن غالباً با ترس از دولت‌هایی است که ذهنیتی بسته در بازی سخت چانه‌زنی دارند. در نهایت، همگرایی اروپایی مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و حقوقی ایجاد کرده است که مذاکره‌کنندگان می‌توانند به آنها اشاره کنند. این ارزش‌ها و هنجارها شامل دموکراسی، شفافیت، تمرکزگرایی،^۵ احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، حاکمیت قانون و اقتصاد بازار آزاد رقابتی می‌شود (Manners, 2002). این «سلسله‌مراتب هنجاری»^۶ برای تبادل نظر سودمندند، زیرا معیارهایی مورد توافق و دقیق برای قضاوت درباره استدلال‌های مشخص فراهم می‌آورند (Neyer, 2002).

1. Deliberation
2. European Commission
3. European Council
4. European Court of Justice

۵. ابوت و اسنیدال (۲۰۰۰، ص ۴۲۹) ویژگی‌های گفتمان حقوقی را این‌گونه بیان می‌کنند: «حقوقی کردن شکلی مشخص از گفتمان را به دنبال دارد که نیازمند توجه و ترغیب به لحاظ قواعد قابل کاربرد و حقایق مربوط و تأکید بر عواملی نظیر متن، سوابق، شباهت‌ها و کارکردهاست. گفتمان حقوقی تا حد زیادی استدلال‌های صرفاً مبتنی بر منافع و ترجیحات را از اعتبار می‌اندازد.»

6. Subsidiarity
7. Normative Hierarchy



سوم اینکه آنها مستقیماً مذاکره در مورد قواعد منطقه‌ای را تسهیل می‌سازند. از یک طرف، آنها می‌توانند بر کشورهای عضو برای رسیدن به اجماع نظر فشار وارد آورند. از طرف دیگر، با وعده جبران در مسائل سیاسی دیگر یا در آینده می‌توانند انگیزه‌های لازم را برای کشورهایی ایجاد کنند که از پذیرش تصمیمی مشترک اکراه دارند. هم‌چنین در طیفی از تخصص واقعی در زمینه تأثیرات پیشنهادی سیاسی رقیب برای راهبردهای نویدبخش تبادل نظر در مواجهه با ناهمگونی‌های اطلاعاتی میان کشورهای عضو به تولید اطلاعات می‌پردازند (Tallberg, 2004).

چهارم اینکه آنها مستقیماً به حل و فصل مناقشات کمک می‌کنند و تبعیت از قانون منطقه‌ای از طریق آشتی منافع دیپلماتیک و حل و فصل حقوقی اختلافات را تداوم می‌بخشند.

تعامل متغیرهای کلیدی همکاری منطقه‌ای و منطقه‌ای شدن در نمودار ۱ ترسیم شده است. تمام پیکان‌ها نشان از روابط در حال تقویت دارند. برخی متغیرها در کنار یکدیگر در یک خانه برای نمایش ساده‌تر آمده‌اند. این مدل را می‌توان به صورت زیر تفسیر کرد:

- همان‌طور که اشاره شد، بلندپروازی منطقه‌ای، نهادهای منطقه‌ای و سرمایه اجتماعی به طور متقابل از یکدیگر حمایت می‌کنند و کمکی به مذاکره و تبعیت از قواعد منطقه‌ای هستند.

- گستره قواعد منطقه‌ای با شمار مسائل تحت پوشش بسط می‌یابد. عمق قواعد منطقه‌ای نیز با تقاضا و دقت بیشتر برای قواعد (به طوری که استثنائات کمی باقی بماند) افزایش می‌یابد.

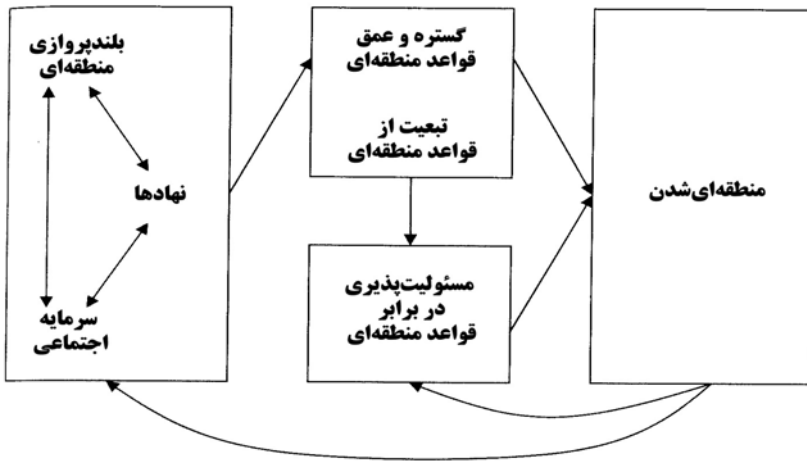
- تأثیرات واقعی قواعد منطقه‌ای که اعضا از آنها تبعیت می‌کنند، به پاسخگویی نظام‌های حقوقی و سیاسی، اقتصاد و جوامع کشورهای عضو بستگی دارد.^۱ این شرایط تغییرناپذیر نیستند و در بلندمدت توسط قواعد منطقه‌ای شکل می‌یابند.

- بنابراین، میزان منطقه‌ای شدن به گستره و عمق قواعد منطقه‌ای، تبعیت کشورهای عضو و پاسخگویی اقتصادها و جوامع منطقه‌ای بستگی دارد.

- منطقه‌ای شدن نه تنها محصول متغیرهای دیگر است، بلکه وابستگی و تعامل بیشتر به نوبه خود سبب اشاعه بلندپروازی منطقه‌ای، نهادهای منطقه‌ای، سرمایه اجتماعی و نیز پاسخگویی منطقه‌ای می‌شوند.^۲

۱. برای نمونه، به کیفیت زیرساخت منطقه‌ای، توان بخش‌های صادرات‌محور و دسترسی به خدمات توجه کنید که برای توسعه صادرات ضروری‌اند. این امر به عواملی هم‌چون موارد زیر بستگی دارد تا قواعد منطقه‌ای که یک بازار مشترک را به همراه دارد، همگرایی اقتصادی را جهت بخشد. به همین صورت، توانایی برقراری ارتباط به یک زبان مشترک بر نتیجه برنامه‌های منطقه‌ای جهت افزایش مبادلات شخصی و فرهنگی تأثیرگذار است.

۲. برای مثال، تجربه تلاش‌ها در راستای وابستگی متقابل منطقه‌ای و سیاست منطقه‌ای مشترک احتمالاً بلندپروازی منطقه‌ای را افزایش می‌دهد. به همین صورت، همگرایی منطقه‌ای بیشتر از صلاحیت بیشتری برای نهادهای منطقه‌ای حمایت می‌کند. از این گذشته، رشد ناشی از صنایع صادراتی در تجارت منطقه‌ای کالاها و خدمات پیامدهای قواعد منطقه‌ای بیشتر را افزایش می‌دهد که خود کاهش بیشتر موانع پیش روی تبادلات اقتصادی را به همراه خواهد داشت.



نمودار ۱: مدلی از همگرایی منطقه‌ای و منطقه‌ای شدن

شاخصه‌های جامعه امنیتی تکثرگرا

نشانه پیدایش جامعه امنیتی را می‌توان در شاخص‌های گوناگونی یافت که درجه بالایی از اعتماد متقابل، هویت مشترک، دانش مشترک، تهدیدهای مشترک، و وابستگی متقابل اقتصادی را نشان می‌دهند. این شاخصه‌ها که کمکی مناسب برای امکان‌سنجی وجود یا ظهور جامعه امنیتی میان مجموعه‌ای از کشورها یا ملت‌ها هستند، به شرح زیرند (Alder and Barnett, 1998a: 55-59).

– **منازعه و برخورد نظامی:** هیچ احتمالی وجود ندارد یا احتمال بسیار کمی وجود دارد که رقابت‌ها یا چالش‌ها میان بازیگران موجب درگیری نظامی یا جنگ شود.

– **چندجانبه‌گرایی:**^۱ حل و فصل منازعات، تصمیم‌گیری در خصوص مسائل منطقه‌ای یا مرتبط با محیط و مجموعه‌ای مشترک و برخورد با پدیده‌ها یا مسئله‌های محیط مشترک عموماً با راهکارهای چندجانبه و فرآیندهای داوری مدیریت می‌شوند.

– **مرزهای غیرمسلح:**^۲ با آنکه در جامعه امنیتی ممکن است گشت‌ها و کنترل‌های مرزی به منظور مدیریت ناامنی و تهدیدها وجود داشته باشد، هیچ‌گونه سازماندهی تهاجمی نظامی در اطراف مرزها از سوی کشورها دیده نمی‌شود.

1. Multilateralism
2. Unfortified Borders

- وجود تغییرات در طرح‌ریزی نظامی: بدبینانه‌ترین حالت‌ها و بدترین سناریوهای نظامی کشورها آنهایی را که در درون جامعه امنیتی قرار دارند شامل نمی‌شود. به عبارتی، کشورهایی که درون جامعه امنیتی قرار دارند، در خلال هیچ درگیری نظامی با دشمن بیرونی، دشمن محسوب نمی‌شوند و اصولاً طرح‌های نظامی برای مقابله با دشمن در داخل جامعه امنیتی آماده نمی‌گردد.

- **تعریف مشترک از تهدید:** اعضای جامعه امنیتی از تهدیدهای امنیتی و اولویت‌های آن تعریف و باور مشترک دارند و آن را به صورت اعلامی در سیاست‌ها و برنامه‌های خود گنجانده‌اند.

- **گفتمان و زبان جامعه:** میان هنجارهای درون جامعه تشابهی بالا وجود دارد؛ به گونه‌ای که با هنجارهایی دیگر خارج از جامعه تمایز آشکار دارد. در چنین جامعه‌ای کمک متقابل اولیه رویه‌ای جاری در سیاست‌ها و اقدامات بازیگران است. جامعه در برابر تهدید یا حمله خارجی هم‌چون سیستم امنیتی جمعی و منسجم یا حتی سازمان نظامی یکپارچه عمل می‌کند و در همین چارچوب، حق استفاده از زور فقط در برابر تهدید یا دشمن خارجی، هنجاری قانونی و مشروع تلقی می‌شود.

- **امنیت دسته‌جمعی:**^۱ در جامعه امنیتی حرکت از کنترل تسلیحات متقابل^۲ و اعتمادسازی^۳ به سوی همکاری‌های امنیتی^۴ با ملاحظه مسائل امنیتی، که درون جامعه امنیتی وجود دارد، و نیز به سوی امنیت دسته‌جمعی با توجه و ملاحظه رشد و افزایش تهدیدهایی که در خارج از جامعه امنیتی وجود دارد، صورت خواهد گرفت.

- **سطح بالای همگرایی نظامی:** تمایل به ادغام منابع نظامی، ایجاد پایگاه‌های نظامی مشترک، فرماندهی‌های مشترک نظامی، اطلاع‌رسانی دقیق از فعالیت‌های نظامی و هماهنگی در امور جاری نظامی از جمله شاخصه‌های این مؤلفه‌اند.

- **هماهنگی سیاسی در برابر تهدیدهای خارجی:** میان اعضای جامعه امنیتی در خصوص تهدیدهای داخلی اعضا هماهنگی زیادی وجود دارد. در واقع، اعضا برای مدیریت تهدیدهای داخلی یکدیگر با هم همکاری می‌کنند و تلاش‌های مشترک برای مهار و کنترل آن انجام می‌دهند.

- **جنبش‌های آزاد مردمی:**^۵ در راه‌اندازی و توسعه جنبش‌های مردمی، برای مثال، سازمان‌های غیردولتی، فعالیت‌های زیست‌محیطی یا جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی میان مردم جامعه امنیتی مرز وجود ندارد و در این خصوص ما و دیگری

1. Collective Security
2. Reciprocal Arms Control
3. Confidence Bulding
4. Cooperative Security
5. Free Movements Populations

معنایی ندارد. بنابراین، اعضای هر جنبش مردمی می‌توانند از مردم کشورهای مختلف جامعه امنیتی باشند و در مناطق مختلف این جامعه دفتر داشته باشند و چنین وضعیتی برای هیچ‌یک از اعضای جامعه امنیتی تهدید به حساب نمی‌آید.

- بین‌المللی کردن اقتدار: اقتدار و قدرت کشورها در جامعه به صورت واحد درمی‌آید و در صحنه بین‌المللی به عنوان قدرت و اقتداری در برابر قدرت‌های دیگر قابلیت خودنمایی دارد. به بیان دقیق‌تر، به جای آنکه قدرت تک‌تک اعضای جامعه امنیتی در صحنه بین‌المللی قابل مشاهده باشد، قدرت جمعی و یکی‌شده این دسته از کشورها در بسیاری صحنه‌ها و در برابر بسیاری مسائل بین‌المللی ظهور و بروز می‌یابد.

- سیاست چندوجهی:^۱ قوانین اصلی کشورهای عضو جامعه امنیتی تا حدود زیادی در مسائل مختلف ملی و فراملی یکسان می‌شود و جامعه دارای قوانین مشترک قابل اجرای زیادی است.

سیر تاریخی معادلات امنیتی در خلیج فارس

خلیج فارس در طول چند دهه گذشته مهم‌ترین منطقه جهان بوده است و در قرن جدید هم‌چنان در سیاست‌های بین‌المللی نقشی مهم دارد. دلایل اهمیت خلیج فارس بسیار است. ذخایر عظیمی از نفت و گاز جهان در کشورهای ساحلی و درون خلیج فارس نهفته و تمرکز یافته است. به عبارت دیگر، در افق تأمین نیازهای نفت و گاز جهان منطقه‌ای دیگر به غنای خلیج فارس وجود ندارد تا بتواند انرژی کشورهای دنیا به ویژه قدرت‌های صنعتی یا در حال رشد و توسعه در آمریکا، اروپا، ژاپن، چین، کره و شبه‌قاره هند را در قرن جدید تأمین کند.

در طول جنگ سرد به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم، خلیج فارس مورد توجه استراتژیست‌های آمریکایی بود (Clinton 1994-1995). در این چارچوب، دکترین دوپایه نیکسون در دهه ۱۹۷۰ ایران و عربستان را مأمور حفظ ثبات نظامی و اقتصادی منطقه معرفی کرد. در واقع در خلال دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، به خصوص از سال ۱۹۷۵ به بعد، نظام امنیت منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس شاهد چیزی بود که می‌توان آن را شکلی از «موازنه قدرت» محلی خطاب کرد که در یک طرف آن ایران و در طرف دیگر عراق قرار داشت. این موازنه منطقه‌ای بی‌ثبات در سال ۱۹۹۱ با درهم‌شکسته شدن قدرت نظامی عراق در جنگ دوم خلیج فارس و خنثی شدن وزنه راهبردی این کشور در معادله مذکور از میان رفت (Simon, 1992). چنین تجربه‌ای در ارتباط با موازنه‌ای راهبردی بدون نقص نبود، زیرا به

1. Multiperspectival Policy

اختلال در موازنه محلی و از بین رفتن ثبات شکننده سابق منتج شد که برآیند آن دو جنگ در منطقه آن هم در یک دهه بود: جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۰ (جنگ اول خلیج فارس) و جنگ دوم خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۰ (Lawrence and Sick, 2002). در همین چارچوب، منطقه با خلأ امنیتی به ویژه به علت فقدان عوامل ثبات‌بخش یا بازدارنده مواجه شد. این عوامل توانایی کافی برای جلوگیری از راه‌اندازی یک جنگ توسط هر یک از بازیگران به دلیل هزینه‌های بالای چنین تصمیمی را نداشتند. این خلأ امنیتی با عنصری از ابهام نیز روبه‌رو بود، زیرا معنا و درکی مشخص از موازنه قدرت وجود نداشت و اوضاع به اندازه کافی در تأثیرگذاری بر بازیگران منطقه کارآمد نبود. اینجاست که شکست چنین نظامی از امنیت در چارچوب منطقه‌ای آن روی می‌دهد. این چارچوب شبیه حوادث گذشته در کشاندن منطقه به جنگ و ویرانی پس از آن است (Bacevich, 2002).

امروزه رقابت تسلیحاتی شدیدی در منطقه جریان دارد و به نظر می‌رسد قدرت‌های غربی در آن مسیری را دنبال می‌کنند که یک موازنه قدرت محلی در منطقه را تجدید ساختار و احیا خواهد کرد. این مسابقه تسلیحاتی خود را به شیوه‌هایی گوناگون در دولت‌های مختلف نشان می‌دهد. با این حال، بسیار بعید است که تداوم این سناریو موجب بازدارندگی کشورها در مقابل یکدیگر و جلوگیری از لغزش منطقه به بحران‌ها و جنگ‌های دیگر شود (Cooper, 2002).

چنین رهیافت‌های متمایزی برای رقابت تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس هر نوع تلاشی را برای اتکا روی یک موازنه قدرت محلی برای حفظ صلح در یک وضعیت ثبات شکننده دشوار می‌سازد. در حقیقت، در این شرایط، هر دو عامل منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توانند اوضاع را به هم ریزند و شرایطی ایجاد کنند که در آن بازدارندگی متقابل در سطح محلی تا حد زیادی غیرعملی خواهد بود (Rathmell, 1996).

به طور کلی به نظر می‌رسد گزینه حصول به موازنه راهبردی قوی در نظام امنیتی این منطقه آینده خوبی نخواهد داشت. دلیل آن به نابرابری‌های زیاد در منابع اقتصادی و انسانی میان کشورهای منطقه مربوط می‌شود که اگر توجهی به آنها نشود، قطعاً به موازنه‌ای اشتباه و ناپایدار خواهد انجامید (Byman and Wise, 2002). در حال حاضر، نظام امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس شاهد موازنه‌ای از قدرت است که خود به یک «موازنه‌گر خارجی» یعنی حضور نظامی ایالات متحده در منطقه و ایفای نقش در مقابل ایران وابسته است (Ibid).

دلایل زیادی برای حضور آمریکا در منطقه وجود دارد که حتی برخی از آنها به سال ۱۹۴۹ برمی‌گردد. با این حال، مهم‌ترین تحول در سال ۱۹۸۰ با اعلام «دکترین کارتر» روی داد. دکترین کارتر سیاست جدیدی از مداخله نظامی را در منطقه به همراه داشت که اجازه استفاده مستقیم از زور در راستای دفاع از منافع ایالات متحده را می‌داد. از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰، حضور ایالات متحده در منطقه افزایش چشم‌گیر داشت. اوج این حضور احیای مجدد ناوگان پنجم نیروی دریایی این کشور در سال ۱۹۹۵ بود که از جنگ جهانی دوم به بعد فعالیتت نداشت (Cordesman, 2008: 15).

در بررسی رهیافت‌های کنونی، یکی از مسائل اساسی پیش روی آمریکا در حال حاضر به تلاش این کشور برای خنثی کردن توانایی‌های ایران بویژه توانایی‌های موشکی ایران در سطح منطقه‌ای و فراتر از آن مربوط می‌شود. بر اساس اخبار فراوان ایالات متحده فرآیند استقرار یک سیستم راداری جدید در یکی از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را شروع کرده است. ادعا می‌شود این سیستم توانایی رهگیری موشک‌هایی با برد ۲ هزار کیلومتر دارد و فقط ۶۰ تا ۷۰ ثانیه طول می‌کشد که هر نوع موشک تهاجمی را رهگیری کند (Halliday 2005: 175).

بر اساس برآوردهای کنونی، ایالات متحده در حال برنامه‌ریزی برای استقرار انواعی تازه از موشک‌های رهگیر و یکپارچه‌سازی آن در سیستم تسلیحاتی و فرماندهی موسوم به «سیستم رزمی ایجیس (سپر)»^۱ است. این سیستم روی ناوهای آمریکایی مستقر نزدیک خلیج فارس و نیز دریای عرب و مدیترانه نصب شده است. در همین ارتباط، ایالات متحده در نظر دارد جدیدترین انواع موشک‌های ارتقایافته کوتاه‌برد و میان‌برد پاتریوت موسوم به پاک-۳^۲ را مستقر سازد. تصمیم آمریکا بر این بوده است که دست‌کم هشت مورد از این سیستم‌ها در چهار کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس (دو سیستم در هر کشور) مستقر شوند. این کشور هم‌چنین تصمیم دارد شماری از سیستم‌های موشک ضد بالستیک موسوم به تاد^۳ را در کشورهای مذکور مستقر سازد. (Rathmellet al., 2003: 6).

به رغم این برنامه‌ها، ایالات متحده هرگز پیشنهاد ایفای نقش جایگزینی دائم برای ترتیبات امنیتی محلی در خلیج فارس نداده است. در واقع، آمریکا با اشاره به هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چنین اقداماتی، بر این نکته اصرار دارد که حضورش در منطقه دائم نیست یا دست‌کم چنین حضوری ممکن است در آینده به اندازه امروز قوی نباشد. به همین دلیل، وجود جامعه امنیتی تکثرگرا و بومی که از توانایی

1. Aegis Combat System
2. PAC-3
3. Terminal High Altitude Area Defense (THAAD)

حل و فصل یا مهار اختلاف‌های محلی برخوردار باشد، اهمیت می‌یابد. بنابراین به مکانیسمی نیاز است که ضمن تأمین امنیت منطقه از اختلاف‌های احتمالی در آینده یا از تبدیل آنها به جنگ جلوگیری کند.

نگاهی به محیط امنیتی کنونی در خلیج فارس

همان‌طور که گفته شد، خلیج فارس همواره به دلیل پیچیدگی‌های مختلف و دخالت بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در آن، شرایط امنیتی - سیاسی خاصی داشته و این پیچیدگی‌ها پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان و عراق صد چندان شده است. آمریکا با اشغال نظامی این دو کشور به خصوص عراق نیازمند بازتعریف نظم امنیتی جدیدی در خلیج فارس است. در این چارچوب، این کشور با معضلات و مشکلاتی بسیار روبه‌روست (Nonmen, 2000). اولین مشکل تأمین و ایجاد نظام امنیتی باثبات در منطقه برای آمریکا و متحدان عرب این کشور در حاشیه جنوبی خلیج فارس است. با وجود شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس، مشکلات فی‌مابین کشورهای عربی به علت فقدان عوامل همگرا بسیار است. به عبارت دیگر، مشکلات ساختاری، فقدان توسعه‌یافتگی سیاسی، فقدان اقتصادهای مکمل و عواملی از این دست سبب شده است این سازمان و اتحادهای مشابه نتوانند کارویژه‌های خود را به درستی انجام دهند (Kaye and Wehrey, 2007: 11). از سوی دیگر، ناپایداری سیاسی، مخالفت در داخل کشورهای عربی با سیاست‌های آمریکا در منطقه، اتکای بیش از حد شورای همکاری به آمریکا و نبود سازوکار مناسب برای پیوستن عراق جدید به شورای همکاری و از سوی دیگر، ترس اعراب حاشیه جنوبی خلیج فارس از عراق شیعی سبب شده است که آمریکا با مشکلاتی فراوان میان کشورهای دوست خود مواجه شود. حتی عربستان و کویت از حمله نظامی آمریکا به عراق حمایت مستقیم نکردند (Valbjorn and Bank, 2007: 9). مشکل دیگر ایالات متحده بین کشورهای عرب منطقه که به نحوی باعث سردرگمی دولت‌مردان آمریکایی شده، ساختار داخلی و غیردموکراتیک این کشورهاست. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، تغییری پارادایمی در سیاست خارجی آمریکا از مبارزه با کمونیسم در دوران جنگ سرد به مبارزه علیه تروریسم انجام گرفت. در این چارچوب، تیم نومحافظه‌کار سیاست خارجی آمریکا ریشه تروریسم و بنیادگرایی را در خاورمیانه و میان کشورهای عربی جست‌وجو کرد و لذا برای خشکاندن ریشه‌های به اصطلاح تروریسم طرح خاورمیانه بزرگ را مطرح ساخت (Nonmen, 2008). دولت آمریکا خواهان اصلاحات گسترده در



کشورهای عرب خلیج فارس است که به طور طبیعی این اصلاحات سبب ناآرامی و بی‌ثباتی در این کشورها خواهد شد و این مسئله تعارضی است که آمریکا با آن روبه‌روست. در واقع، آمریکا از یک سو، نیازمند حفظ ثبات در خلیج فارس است و از سوی دیگر، داعیه دموکراسی و گسترش حقوق بشر و آزادی‌های مدنی دارد. با توجه به شرایط خاص و فضای بسته این کشورها این اصلاحات سبب ناآرامی و تنشج در فضای امنیتی منطقه خواهد شد (Sharp, 2008).

سومین مشکل آمریکا در منطقه به متحدان اروپایی این کشور مربوط است. آمریکا که بدون مجوز شورای امنیت و با وجود مخالفت اروپا و تنها با همکاری انگلستان دست به تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق زده است، در سال‌های اخیر به خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر براساس تفکرات نومحافظه‌کاران کاخ سفید، همواره اروپا را نادیده گرفته است. با این حال، اروپا همواره سعی کرده است به نحوی متحد خود را در مورد نافرمانی خود قانع کند. آمریکا که براساس تفکرات نومحافظه‌کاران دست راستی در پی تثبیت هژمونی و استیلای خود بر جهان است سعی می‌کند با در اختیار گرفتن منابع عظیم نفتی خاورمیانه بر اروپا و ژاپن و نیز چین که مهم‌ترین رقبای راهبردی آمریکا هستند، فشار وارد کند. در عین حال، آمریکا پس از درگیر شدن در عراق و افزایش تلفات و هزینه‌های جنگ، تلاش می‌کند برخی هزینه‌ها را بر دوش متحدان خود بیفکند. البته باید توجه کرد این مسئله کاملاً حساب‌شده پیگیری می‌شود، چون ایالات متحده نمی‌خواهد اروپا بدون صرف هزینه، منافع خود را در منطقه تأمین کند. آمریکا در مقاطعی گوناگون سعی داشت اروپا را در قالب ناتو وارد خاورمیانه و خلیج فارس کند که این مسئله چندان مورد استقبال اروپا واقع نشد. اروپایی‌ها معتقدند سازمان امنیتی فراتلانتیک در صورت ورود به خاورمیانه، فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد و هزینه‌های زیادی به بار خواهد آورد. با همه این شرایط اروپاییان نیازمند همکاری با آمریکا در منطقه خلیج فارس هستند و لذا حاضرند هزینه‌های آن را نیز بپردازند. نیاز اروپا به نفت خلیج فارس، وجود تهدیدهای عمده امنیتی برای منابع انرژی در خلیج فارس که ممکن است منافع کوتاه‌مدت و درازمدت آنها را به چالش بکشد، حضور آمریکا در منطقه که داعیه هژمونی جهانی دارد و بخش عمده وظیفه تأمین امنیت در منطقه را متعلق به خود می‌داند و وجود مخالفت‌های عمده دولت‌مردان آمریکا در مورد نقش اروپا در تأمین امنیت خلیج فارس و خاورمیانه که سبب می‌شود اروپا نقشی گسترده‌تر در این چارچوب ایفا کند، از دلایل عمده اروپا برای همکاری با آمریکا در منطقه است (Dillon, 2005). این مسائل سبب می‌شود اروپا توجهی خاص به این منطقه کند و به رغم فشارهای آمریکا از منطقه پا پس



نکشد. از سوی دیگر، آمریکا نیز برای تأمین هزینه‌های امنیت خلیج فارس نیازمند متحدان خویش است. این مسئله نیز سبب می‌شود که ایالات متحده با احتیاط بیشتری به متحدان اروپایی خود نزدیک گردد.

چهارمین مسئله‌ای که به زعم آمریکا، چالشی عمده در خلیج فارس محسوب می‌شود، توسعه توانمندیهای ایران در سراسر حاشیه شمالی خلیج فارس است. آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره سعی کرده است رژیم امنیتی این آبراه حیاتی را بدون ایران تعریف کند. در این چارچوب از اعمال هیچ‌گونه فشاری بر ایران کوتاهی نکرده و به بهانه‌های مختلف در تلاش بوده است مشکلاتی برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد و مانع شکل‌گیری هژمونی منطقه‌ای در خلیج فارس شود. آمریکا سعی می‌کند با تعقیب نظامی چندجانبه در سطح منطقه، حمایت اروپا، ژاپن و روسیه را برای محدود کردن ایران و نزدیکی به اعراب و دولت جدید عراق کسب کند تا از برآیند این موضوع بتواند نظامی جدید را در منطقه تعریف کند. البته نباید از نظر دور داشت که برقراری ثبات هژمونیک در درازمدت هدف اصلی آمریکا در منطقه است. در درازمدت خلیج فارس باید به ابزار و اهرم فشاری علیه اروپا، ژاپن و چین تبدیل شود. لذا در سال‌های اخیر شاهد فشار گسترده آمریکا در مورد مسائل هسته‌ای ایران هستیم. آمریکا می‌داند دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای سبب می‌شود که دیگر نتواند نقش این کشور را انکار کند و وادار خواهد شد وجود ایرانی با اندیشه‌های انقلابی را تحمل کند. به این سبب از تمام تلاش خود و متحدانش برای انزوای ایران استفاده کرده است. از سوی دیگر، همواره مسئله حفظ و تثبیت رژیم صهیونیستی از منافع و اهداف حیاتی و راهبردی آمریکا در خاورمیانه محسوب می‌شود. لذا حضور آمریکا در عراق و نابودی صدام و تسلط بر منطقه باعث می‌شود تنها نگرانی عمده ایالات متحده، ایران باشد (Frutig, 2007).

با توجه به مطالب بیان‌شده، می‌توان به شاخصه‌های اصلی ذیل برای محیط امنیت فعلی در خلیج فارس اشاره کرد:

۱. فقدان موازنه میان قدرت‌های منطقه‌ای: می‌توان آن را عدم «موازنه قدرت» یا همان «موازنه راهبردی» دانست. ولی با خاتمه جنگ دوم خلیج فارس که عراق به عنوان یک قدرت نظامی (تا آن زمان به عنوان موازنه در برابر ایران عمل می‌کرد) حذف شد، این نوع موازنه هم از بین رفت.

۲. منازعات تاریخی: شماری منازعات تاریخی در این منطقه که هنوز هم برخی از آنها تهدیدکننده‌اند بر سر آب، مرز، نواحی نفت‌خیز و چاه‌های نفت و حتی زمین‌های حاصل‌خیز کشاورزی وجود دارد. هم‌چنین منازعات مشخصی بر



سر حاکمیت میان ایران و عراق از یک طرف و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از طرف دیگر وجود دارد. به رغم ترسیم مرزها میان عراق و کویت، هنوز اختلافی مرزی میان آنها وجود دارد. برخی کشورهای منطقه نیز حصارهایی در مرزها ایجاد کرده‌اند که خود حکایت از مجموعه چالش‌های جدید پیش روی منطقه دارد.

۳. رقابت تسلیحاتی خاموش: هم‌اکنون رقابت تسلیحاتی خاموشی میان کشورهای منطقه وجود دارد. عراق نیز در دو سال گذشته به این رقابت پیوسته است.

۴. حضور نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس: این حضور نظامی را می‌توان حضور نظامی گسترده به لحاظ کمی و کیفی دانست. هدف از چنین حضوری تسلط بر منابع نفتی منطقه است.

۵. خشونت‌های فرامرزی: این عنصر در حال حاضر به واسطه فعالیت گروه‌های افراط‌گرا نمود دارد. عراق در وهله نخست بیشترین رنج را از این پدیده متحمل می‌شود.

۶. فقدان یک نظام امنیت دسته‌جمعی: هم‌اکنون هیچ نوع تشکیلات دسته‌جمعی که تمام هشت کشور را زیر لوای خود متحد سازد و مشکلات امنیتی مشترک را حل کند، وجود ندارد. این امر بیانگر عدم درک متقابل یا فقدان مکانیسم‌هایی است که توانایی حل و فصل، مهار یا جلوگیری از تشدید اختلاف‌های کنونی به سمت قطب‌بندی بیشتر یا درگیری مسلحانه را داشته باشند.

۷. احساس دائم از جنگی قریب‌الوقوع: زمینه اصلی این مسئله پروژه ایران هراسی و تأثیر آن بر تشدید تنش‌ها در منطقه است. می‌توان گفت منطقه از وضعیت «نه جنگ، نه صلح» به وضعیت «جنگ قریب‌الوقوع» حرکت کرده است. تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ از سوی شورای امنیت در ۹ ژوئیه ۲۰۱۰ احتمال چنین جنگی را در منطقه افزایش داده است. احتمال دارد چنین جنگی خلال چند ماه یا شاید چند سال آینده روی دهد. تبادل آتش احتمالی هنگام بازرسی کشتی‌های ایران بر اساس پاراگراف ۱۵ از قطعنامه ۱۹۲۹ می‌تواند عاملی برای آغاز این جنگ باشد.

۸. بقامحوری در امنیت: این مفهوم مترادف امنیت به مثابه موجودیت حکومت (امنیت سیاسی) و سرزمین با مرجعیت دولت و با محوریت استفاده از قدرت نظامی است که در کانون مهندسی امنیت اکثر کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار دارد. هرچند کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در سال‌های



اخیر به جنبه‌های غیرنظامی امنیت و به مقوله امنیت موسع در مهندسی امنیت توجه کرده‌اند، هنوز بقامحوری با خصوصیات یادشده مرکز ثقل مهندسی امنیت در خلیج فارس را شکل می‌دهد و در این میان، قدرت به شدت نامتوازن میان بخشی بزرگ از کشورهای این منطقه شامل کشورهای کوچک و ضعیف در برابر کشورهای قدرتمند به ویژه به لحاظ قدرت نظامی، سیاسی و اجتماعی باعث ترسی دائم در خصوص موجودیت و بقا میان اکثر کشورهای ضعیف منطقه شده و لذا بقامحوری را در آنها به طور مضاعف تشدید کرده است.

۹. معمای امنیتی: این مسئله یکی از پدیده‌های رایج در خلیج فارس است، به گونه‌ای که هرگونه اقدام نظامی کشورهای منطقه ولو با ماهیت دفاعی، تهدیدآمیز تلقی و موجب واکنش‌های متقابل می‌شود و همین امر رقابت تسلیحاتی را در این منطقه تشدید کرده است. در چارچوب معمای امنیتی در خلیج فارس، اکثر بازی‌ها با حاصل جمع صفر شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که برد یک طرف به معنای باخت طرف دیگر به شمار می‌آید و کمتر پدیده‌ای است که از سوی طرف‌های مختلف (قطب‌های قدرت) به صورت بازی برد - برد تلقی گردد.

۱۰. جنگ همواره بر خلیج فارس سایه افکنده و در شصت سال گذشته در سیاست این منطقه نقشی تعیین‌کننده داشته است.

۱۱. جنگ‌های خلیج فارس عموماً به عاملیت رژیم صهیونیستی، آمریکا و رژیم بعث عراق آغاز، تشدید یا حمایت شده است و بخشی گسترده‌تر از بازیگران در خلیج فارس، گرچه طرف آغازکننده جنگ نبوده‌اند، در بسیاری جنگ‌ها همواره تشدیدکننده و حمایت‌کننده یکی از طرف‌های آن بوده‌اند و کمتر کشورهایی در خلیج فارس در زمان جنگ نیت و اهداف‌شان خاتمه دادن هرچه سریع‌تر به جنگ بوده است. در حال حاضر نیز با وجود سرنگونی رژیم بعث و تغییر رویکرد جنگ‌محور آمریکا، هنوز جنگ و تهدید به جنگ از صفحه دیپلماسی و سیاست در خلیج فارس خارج نشده است.

۱۲. در خلیج فارس هیچ نظم یا ترتیبات امنیتی گسترده و فراگیری وجود ندارد. بخشی عمده از ترتیبات امنیتی به صورت توافق‌ها، معاهدات و پیمان‌های دوجانبه امنیتی و تضمینی است که عمده آن میان آمریکا با کشورهای عربی منطقه منعقد شده است. در این میان، تعهدات آمریکا در قبال رژیم صهیونیستی و تا حدودی کویت، تضمینی و با ضمانت حفظ بقای رژیم‌های مربوط است. از سوی دیگر، نهادی مانند شورای همکاری خلیج فارس بیشتر مبتنی بر موازنه قواست تا مبتنی بر الگوی رژیم امنیتی؛ زیرا دو کشور بسیار مهم خلیج فارس، ایران و عراق، در این

نهاد حضور ندارند و از مشارکت و عضویت آنان نیز جلوگیری می‌شود. بنابراین، به طور روشن این دو نهاد بیشتر نهادهای اتحادساز موازنه‌دهنده به خصوص علیه عراق و ایران هستند. از سوی دیگر، تعدادی اندک از بازیگران خلیج فارس، که نمونه بزرگ و مؤثر آن جمهوری اسلامی ایران است، بیش از هر چیز به ترتیبات امنیتی مبتنی بر خوداتکایی وابسته‌اند. بنابراین، خوداتکایی و رژیم‌های توافقی و تضمینی دوجانبه اصلی‌ترین ترتیبات امنیتی موجود در خلیج فارس هستند. با وجود این، به طور رسمی هیچ‌گونه اتحاد نظامی مخالف و علیه کشور ثالث در خلیج فارس وجود ندارد، هرچند از برخی توافق‌نامه‌های دوجانبه نظامی و امنیتی می‌توان ارزیابی توافقی‌های امنیتی مخالف کشور ثالث را استنباط کرد.

۱۳. واحدهای سیاسی، دولت‌ها و بازیگران مؤثر خلیج فارس به صورت رنگارنگ در طیفی از طرفداران وضع موجود و طرفداران تغییر وضع موجود قرار دارند. در این چارچوب، کشورهای جبهه اعتدال عربی خواهان تغییر وضع موجود در عراق و بازگشت به حاکمیت سنی‌ها، جمهوری اسلامی خواهان تغییر وضع موجود و بعث‌زدایی به علاوه خروج آمریکا از عراق، و دولت آمریکا نیز خواهان حفظ وضع موجود در عراق است یا کشورهای عربی خلیج فارس تا حدود زیادی خواهان حفظ ترتیبات امنیتی موجود در خلیج فارس‌اند و جمهوری اسلامی ایران تا حدود زیادی خواهان تغییر ترتیبات امنیتی مسلط فعلی بر خلیج فارس است.

۱۴. عدم مداخله در امور داخلی و نقض حاکمیت کشورها به علاوه مداخلات نسبت به الزامات و سیاست‌های طرف‌های مقابل در مجموعه‌ای امنیتی از عوامل مؤثر میانه‌روی به عنوان یکی از معیارهای مرتبط با الگوهای امنیتی شناخته شده است. بر این اساس، با آنکه خلیج فارس به عنوان یک مجموعه به طور کلی در طیف میانه‌روی قرار دارد نه افراط‌گرایی، ایده‌ها و عملکردهای افراط‌گرایی در آن نمایان است و نمره چندان خوبی در این طیف ندارد. از این رو، دخالت در امور داخلی کشورها یا حمایت از گروه‌های مخالف دولت‌ها تا حدودی میان قطب‌های منطقه رایج است.

۱۵. هیچ تهدید مشترک فرامنطقه‌ای که وجه مشترک تهدید امنیت ملی کشورهای خلیج فارس باشد، وجود ندارد. تنها تهدید نسبتاً مشترک میان اعضای خلیج فارس تهدید رژیم صهیونیستی با درجات متفاوت نزد سایر کشورها و بازیگران مسلمان این منطقه است.

۱۶. برخلاف مناطق مختلف که تهدیدهای مشترک فرامنطقه‌ای دارند، در خلیج فارس هیچ‌گونه تهدید مشترک فرامنطقه‌ای وجود ندارد. جمهوری اسلامی ایران



حضور بیگانگان در منطقه را تهدید می‌داند، در حالی که کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی آن را ضامن امنیت منطقه می‌دانند. از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی و آمریکا و نیز برخی کشورهای عربی منطقه فناوری هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را تهدید منطقه‌ای و حتی جهانی می‌دانند، در صورتی که ایران و برخی کشورهای منطقه قائل به تهدیدآمیز بودن آن نیستند.

۱۷. اعتماد متقابل از جمله کالای بسیار نایاب در خلیج فارس است. با آنکه در برخی دسته‌بندی‌ها و طیف‌بندی‌ها نظیر تقسیم‌های سه‌گانه قطب‌بندی خلیج فارس، گروه کشورهای همسو با یکدیگر وجود دارد، وضعیت به گونه‌ای است که حتی میان کشورهای همسو نیز اعتماد مقابل بسیار اندک است.

۱۸. با وجود منابع هویتی مشترک و اثربخش «دین اسلام» و «درد مشترک»، به علت وجود گسل‌های هویتی فعال قومی، زبانی، مذهبی، تاریخی و سیاسی هنوز هویت مشترک و خودآگاهی جمعی میان کشورهای خلیج فارس شکل نگرفته است. قوی‌ترین کد هویتی مشترک در خلیج فارس دین اسلام است که میان تمام کشورهای عضو منطقه به استثنای رژیم صهیونیستی و بازیگران شبه‌عضو و نفوذگر آمریکا، انگلیس و فرانسه نفوذ دارد. ضمن آنکه کد هویتی درد مشترک یعنی اشغال فلسطین، سلطه بیگانگان به منطقه و کشورهای اسلامی بخش اعظمی از جوامع و بخش اندکی از واحدهای سیاسی خلیج فارس را به یکدیگر پیوند داده است. در کنار دو کد هویتی مشترک، گسل‌های فعال هویتی، قومی، زبانی، مذهبی، تاریخی و سیاسی وجود دارد که عملاً از شکل‌گیری هویت مشترک و خودآگاهی جمعی بین مسلمانان خلیج فارس جلوگیری کرده است.

۱۹. هژمونی‌خواهی که به معنای سلطه به همراه قیومیت‌خواهی در خلیج فارس است، آشکارا در گفتمان، راهبردها و الگوهای رفتاری آمریکا به عنوان شبه‌عضو خلیج فارس همواره وجود داشته است. با وجود این، هژمونی‌خواهی به عنوان یک ایده و عقیده اساسی در نظریه‌های سیاسی و اعتقادی صهیونیست‌های حاکم بر اسرائیل نیز موجود است. در این راستا، بیش از همه ایران و تا حدودی عربستان مایل‌اند «بازیگر قدرتمند مؤثر» باشند تا بازیگر هژمون طلب. بنابراین، به رغم برخورداری از برخی شاخصه‌های یک هژمون در ایده‌ها و راهبردها، قدرت هژمون خواه تلقی نمی‌شوند.

۲۰. در مجموعه خلیج فارس، جمهوری اسلامی ایران و عربستان به عنوان عضو و آمریکا در نقش شبه‌عضو مروج مکتب فکری و نظریه سیاسی مشخص برای اداره این منطقه‌اند، اما به وضوح بیشتر در اقدامات گفتاری و سیاست‌های ایران و آمریکا

مکتب فکری و نظریه سیاسی نمایان است و از آن دفاع می‌کنند. ایران، عربستان، آمریکا و القاعده در مجموعه خلیج فارس پیروانی دارند که با درجات متفاوت از برنامه‌ها و طرح‌ها و همچنین نظریه سیاسی و عقاید بنیادین آنها حمایت می‌کنند، هرچند تعداد این پیروان (در میان بازیگران) محدود است و هیچ‌یک در این زمینه وضعیت غالب و مسلطی ندارد.

با توجه به شرایط مذکور که مهم‌ترین مؤلفه‌ها و مشخصه‌های سیستم امنیتی کنونی در خلیج فارس را تشکیل می‌دهد، می‌توان گفت مهم‌ترین عاملی که می‌تواند زمینه تشکیل جامعه امنیتی تکثرگرا در خلیج فارس را به وجود آورد همگرایی و انسجام اسلامی است.

همگرایی و انسجام اسلامی مبنای تشکیل جامعه امنیتی تکثرگرا در خلیج فارس
 قرار گرفتن مبنای امنیتی جمهوری اسلامی ایران بر گفتمان مقاومت، تأکید بر همگرایی و انسجام اسلامی، تلاش برای افزایش قدرت سخت و نرم و ایفای نقش رهبری کارآمد و امنیت‌ساز در منطقه می‌تواند نقشی بسیار مهم در ایجاد جامعه امنیتی کثرت‌گرا در خلیج فارس داشته باشد. با توجه به اهداف و مبنای امنیتی کشورمان که در ذیل به آنها اشاره می‌شود، می‌توان به این مسئله پی برد. این اهداف عبارت‌اند از:

- نفی سلطه بیگانگان و مبارزه با هژمونی آمریکا و رژیم صهیونیستی؛
- راه‌حل اسلامی تنها راه‌حل موجود برای آزاد کردن فلسطین و سرزمین‌های اسلامی است.
- اولویت آزادسازی سرزمین‌های اشغالی؛
- مشارکت سیاسی و اصلاحات ملی درون کشورهای اسلامی و در این چارچوب، مبارزه با الگوها و جریان‌های فکری و سیاسی بیگانگان، و نفی استبداد در کشورهای اسلامی؛
- تلاش برای اجرای قوانین اسلام در کشورهای اسلامی با حمایت از هویت ملی و اسلامی در برابر مدل غربی، مبارزه با الحاد، نفی وابستگی سیاسی به بیگانگان، و برجسته شدن مشارکت و نقش مردم در انتخاب حاکمان، از جمله مهم‌ترین مصادیق مشارکت سیاسی و اصلاحات ملی است.
- نارضایتی از وضع موجود و تلاش برای تغییر آن به وضع مطلوب؛
- مردمی بودن مقاومت و اتکا به مردم مسلمان در قالب توده‌ای، شبکه‌ای، تشکیلات سازمانی و حزبی برای مبارزه با سلطه بیگانگان به جای اتکا بر دولت‌های حاکم در کشورهای اسلامی.



- تلاش برای ایجاد همگرایی اسلامی با پذیرش توأمان «دولت» و «امت» یعنی پذیرش تقسیم حاکمیت در سرزمین‌های اسلامی و تعامل با دولت‌های آن در کنار پذیرش و تأکید بر جامعه یکپارچه اسلامی؛

- قائل بودن جمهوری اسلامی ایران به معادلهٔ تعهد و تکلیف میان خود و جهان اسلام؛ جمهوری اسلامی خود را پیش‌تاز احقاق حق امت اسلامی می‌داند و در این راه از منابع و قدرت خود مایه می‌گذارد.

- بیداری اسلامی، گرایش به اسلام‌گرایی در ادارهٔ کشور، امت واحده، احیای ارزش‌های اسلامی در جامعه، هویت‌یابی امت اسلامی، یکپارچگی مسلمانان در برابر دشمنان، عدم اختلاف میان مسلمانان، و تأکید بر تهدیدهای مشترک مسلمانان؛

- دولت-امت فرمول اصلی قانون اساسی جمهوری اسلامی در سیاست خارجی است. تشکیل امت واحد جهانی، قرار داشتن سیاست کلی ایران بر پایهٔ ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی، کوشش پیگیر برای تحقق وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام، حفظ استقلال همه‌جانبه جمهوری اسلامی ایران در کنار دفاع از حقوق همه مسلمانان که در مقدمهٔ اصل‌های ۱۵۲ و ۱۵۴ آمده است، این ادعا را با قدرت تأیید می‌کند.

- تهیه منشور انسجام اسلامی به منظور حل منازعات و اختلافات و رسیدن به درک مشترک؛

- تلاش برای اعتلا و برتری قدرت سخت و نرم ایران با تأکید بر قدرت اول شدن در جهان اسلام، و روابط بین‌الملل که با معیارهایی هم‌چون فناوری، تولید علم، رشد پرشتاب اقتصادی، سطح درآمد و اشتغال کامل معنا شده است.

- غیرامنیتی کردن بخش اعظمی از روابط خارجی جمهوری اسلامی و محدود کردن مسائل امنیتی به مقولهٔ دفاع و بازدارندگی.

حال با توجه به عناصر یادشده می‌توان به امکان‌سنجی الگوی تشکیل جامعه امنیتی کثرت‌گرا بر مبنای اصول امنیتی مذکور پرداخت. الگوی جامعهٔ امنیتی کثرت‌گرا در درجهٔ اول به معنای پذیرش استقلال دولت‌ها و نظم دولت‌محور در کنار انسجام جوامع و همگرایی میان دولت‌های یک مجموعه است. بر این اساس، الگوی انسجام اسلامی نیز با پذیرش توأمان دولت-امت، یعنی پذیرش استقلال حاکمیت دولت‌ها در کشورهای اسلامی و تأکید بر یکپارچه‌سازی ملت‌ها تحت حکومت دولت‌های مستقل انطباق بالایی با این معیار دارد.

از سوی دیگر، در الگوی جامعهٔ امنیتی بر ضرورت وجود یک دولت قدرتمند

معتمد که برای خود نقشی فراملی قائل و حاضر به تولید کالای عمومی امنیت برای دیگران باشد، تأکید شده است. در این خصوص در الگوی انسجام اسلامی بر تعهد و تکلیف جمهوری اسلامی در برابر جهان اسلام و پیشتاز بودن آن در احقاق حق امت اسلامی از طریق منابع و قدرت خود تأکید و جمهوری اسلامی دولتی فرامذهبی معرفی شده است که فقط به اعمال سلطه بر امت اسلامی تمایل ندارد، بلکه خواهان عزتمندی و هویت‌یابی امت اسلامی است.

علاوه بر این موارد، در الگوی جامعه امنیتی وجود تهدید مشترک معیاری اساسی تلقی می‌شود. در الگوی انسجام اسلامی نیز نظام سلطه تهدید مشترک امت اسلامی معرفی شده است.

در الگوی جامعه امنیتی بر هویت مشترک، دانش مشترک و مبادلات مردمی تأکید شده است. در این راستا، در الگوی انسجام اسلامی با طرح بیداری اسلامی، گرایش به اسلام، احیای ارزش‌های اسلامی در جامعه، یکپارچگی مسلمانان در برابر دشمنان و تهیه منشور انسجام اسلامی که تنظیم‌کننده اصلی دانش مشترک است، تأکید فراوان شده است.

علاوه بر انطباق زیاد میان معیارها و شاخصه‌های الگوی جامعه امنیتی با الگوی انسجام اسلامی، استدلال دیگر برای تقویت موفقیت الگوی انسجام اسلامی نقش داشتن برخی معیارهای الگوی انسجام اسلامی در دو گفتمان دیگر مرتبط با رویکرد جمهوری اسلامی است. در این راستا، در گفتمان مقاومت تأکید بر مبارزه با سلطه بیگانگان غیرمسلمان بر کشورهای اسلامی که حکایت از تهدید مشترک جوامع اسلامی دارد؛ حمایت از هویت ملی و اسلامی در برابر غرب‌گرایی؛ نفی وابستگی سیاسی به بیگانگان که حکایت از توجه به هویت مشترک دارد؛ برجستگی نقش مردم در انتخاب حاکمان که حکایت از تلاش برای بالا بردن مشترکات نظام‌های سیاسی در کشورهای مختلف اسلامی حاشیه خلیج فارس دارد؛ و حل اختلافات و منازعات از طریق تهیه منشور انسجام اسلامی که حکایت از اعتمادسازی میان دولت‌ها و جوامع اسلامی دارد قرابت زیاد میان معیارهای الگوی جامعه امنیتی و در همین راستا، انسجام اسلامی را نشان می‌دهد. ضمن آنکه در گفتمان برتری ایران، تبدیل جهان اسلام به یکی از ارکان اصلی گفتمانی و در چارچوب آن، توجه به الهام‌بخش و الگو بودن جمهوری اسلامی برای جهان اسلام و هم‌چنین تأکید بر تلاش برای همگرایی میان کشورهای اسلامی قابل تحلیل است.

البته جمهوری اسلامی ایران برای ایجاد جامعه امنیتی تکثرگرا با چالش‌هایی به شرح ذیل روبه‌روست:

۱. چالش ناشی از محوریت یافتن آمریکا به عنوان یک قدرت خارج از منطقه اما



سلطه‌گر در منطقه، در حالی که مطابق الگوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران باید دست کم یکی از کشورهای قدرتمند و معتمد منطقه باشد و منطقه‌گرایی برپایه نیازها و خواست کشورهای منطقه نه خواست بیگانگان شکل گیرد.

۲. تبدیل نفت خلیج فارس به عنوان منبع قدرت از سوی آمریکا با نفی سلطه بیگانگان بر این منطقه در چالش است.

۳. مبارزه علیه اشغال سرزمین‌های اسلامی و مصادیق بارز آن یعنی مقاومت و مبارزه برای آزادی فلسطین از مدلول‌های اصلی گفتمان مقاومت در الگوی مطلوب جمهوری اسلامی است. در این ارتباط رژیم صهیونیستی و موجودیت آن از مصادیق بارز اشغال است. بنابراین، اصرار آمریکا بر موجودیت این رژیم و حمایت از منافع و امنیت آن از مخاطرات الگوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران علیه این حکم در الگوی مطلوب ماست.

نتیجه‌گیری

زمانی که از مفهوم امنیت در منطقه خلیج فارس سخن به میان می‌آید هدف یافتن پاسخ مناسب برای چالش‌هایی جدید است که امنیت داخلی دولت‌های منطقه را به ثبات خارجی و وقایع بین‌المللی پیوند می‌دهد. شش کشور حاشیه خلیج فارس که در حال حاضر عضو شورای همکاری خلیج فارس‌اند به طور تاریخی سیستم امنیتی خود را با اتکا به بازیگران خارجی برای حفاظت از سلطه داخلی و مقابله با سایر قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای تعریف کرده‌اند. در قرن ۱۹ که بریتانیا برای حفظ منافع خود در هندوستان به دنبال پایگاهی راهبردی می‌گشت، نفوذ در منطقه خلیج فارس را به عنوان مهم‌ترین هدف امنیتی خود تعریف کرد و کوشید نظم امنیتی منطقه را تحت سلطه خود شکل دهد که از سال ۱۸۲۰ تا ۱۹۷۱ به دراز کشید (Said Zahlan, 1998: 15).

با پایان یافتن سلطه بریتانیا بر منطقه در سال ۱۹۷۱، ایالات متحده آمریکا کوشید خلأ امنیتی موجود را با افزایش حضور نظامی خود و انعقاد قراردادهای نظامی با دولت‌های منطقه پر کند. همین پیمان‌های دفاعی جداگانه سبب شده است نظم کنونی خلیج فارس به رغم شکل‌گیری برخی نهادهای منطقه‌ای، به صورت اتحادها، ائتلاف‌ها و سیستم خوداتکایی درآید که به صورت رژیم‌های توافقی دو یا چندجانبه شکل می‌گیرد. علاوه بر این، تسلط ایالات متحده آمریکا بر الگوهای امنیتی منطقه سبب وجود معمای امنیتی، تداوم سایه جنگ بر منطقه، شکنندگی ثبات داخلی در کشورهای عضو، عدم شکل‌گیری احساس تهدید مشترک فرامنطقه‌ای میان کشورهای عضو مجموعه خلیج فارس، ضعف رویکرد منطقه‌گرایی

میان کشورهای عضو، نبود نهادهای منطقه‌ای جامع و مانع منطقه‌ای، نظام‌های سیاسی با ماهیت‌های متفاوت و متناقض، فقدان بازیگر قدرتمند معتمد برای همه کشورهای عضو خلیج فارس، ضعف شدید در اعتماد متقابل میان کشورها، فقدان راه‌حل‌های مشترک برای مسئله‌های مشترک مانند اشغال عراق، حضور بیگانگان در منطقه، منازعه فلسطینی - صهیونیستی، فقدان وجود هویت فراگیر منطقه‌ای و ایجاد شکاف‌های هویتی به رغم وجود برخی کدهای هویتی مشترک و فراگیر میان کشورهای اسلامی عضو خلیج فارس و غیراستاندارد بودن مجموعه امنیتی منطقه خلیج فارس شده است. حتی در شرایط موازنه قوا، قطب‌بندی صرفاً بومی و منطقه‌ای شکل نگرفته بلکه گرایش مجموعه امنیتی منطقه‌ای به سمت مجموعه مرکزگرا با نقش‌آفرینی بازیگر قدرتمند مداخله‌گر و بیگانه یعنی آمریکا است. این عوامل همگی به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین معیارها و ویژگی‌های وضعیت فعلی خلیج فارس باعث شده است کنترل و مهار ناامنی‌ها مبنای مدیریت امنیت شود. بر همین اساس هنگام بررسی گزینه‌های ممکن برای نظام‌های امنیتی منطقه خلیج فارس باید به این نکته توجه کرد که به دلیل فقدان بنیان‌های سیاسی مستحکم و ضروری برای همکاری، توسل به مدلی همکاری‌جویانه برای رسیدگی به مسائل امنیتی دشوار است. منطق یافتن راه‌حلی قابل حصول برای وضعیت امنیتی منطقه در حال حاضر، علاوه بر موارد فوق، ریشه در واقعیت چالش‌های چندگانه و شدید کنونی برای ثبات منطقه و هم‌چنین عوامل مرتبط با وضعیت نظام بین‌المللی، به خصوص خصومت میان ایران و غرب دارد که محدودیت‌هایی پیش روی فرصت‌ها برای دستیابی به رهیافت منطقه‌ای دسته‌جمعی در قبال مسائل امنیتی ایجاد می‌کند. به رغم چنین واقعیتی، برای موفق عمل کردن منطقه در مقابل بحران‌های آتی هم‌چنان نیاز به «گزینه‌ای منطقه‌محور» نشأت‌گرفته از ساختارهای امنیتی محلی احساس می‌شود. یک نظام امنیت منطقه‌ای را می‌توان مجموعه‌ای از اصول دانست که کشورهای عضو منطقه و شماری از کشورهای همسایه و ذی‌نفع درباره آن توافق و تلاش دارند مسائل امنیتی مشترک را مدیریت کنند. چنین نظامی لزوماً منازعات کنونی را حل و فصل نمی‌کند، ولی به دنبال ایجاد و اصلاح برداشت‌ها و مکانیسم‌ها در راستای همکاری است تا از اختلافات و منازعات جلوگیری کند و اجازه ندهد از کنترل خارج شوند. یقیناً چنین چیزی نیازمند اقدام جمعی مشترک در منطقه است که تا حدودی به یک نظام امنیتی هماهنگ وابسته است که ویژگی‌های سیاسی و تاریخی منطقه را در ارتباط با ماهیت چالش‌هایی که مانع فرصت‌ها برای همکاری می‌شوند، مورد توجه قرار می‌دهد. امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس الزاماً با حذف تمام اختلافات میان دولت‌ها ایجاد نمی‌شود، بلکه با



توسعه محیطی امکان‌پذیر می‌شود که اجتناب‌ناپذیری تداوم اختلاف‌ها و رقابت را مورد اذعان قرار دهد و در همان حال در پی آن باشد که اختلاف‌ها از کنترل خارج نشود. اصل مهم این است که الگوی بهینه باید در پی توسعه شیوه‌هایی برای توانمندسازی بازیگران خلیج فارس برای زندگی در کنار یکدیگر باشد و هر نوع ترتیبات امنیتی هماهنگ‌شده در منطقه باید از تبدیل سایر کشورهای عضو خلیج فارس که عضو تشکیلات الگوی بهینه نیستند به دشمن اجتناب ورزد. بنابراین، منطقه‌گرایی و توسعه آن باید پروسه‌ای اسلامی باشد نه پروژه‌ای ایرانی. در چارچوب ملاحظه فوق، الگوی بهینه باید در راستای کمک به کاهش تدریجی ذهنیت حاصل جمع صفر و در نهایت، جایگزینی آن با ذهنیت حاصل جمع متغیر با وجود پذیرش اصل رقابت میان بازیگران باشد. به این معنا که اختلاف‌ها و رقابت‌ها موجب جنگ و درگیری مسلحانه نشود و بازیگران توافق کنند رقابت را در چارچوب‌های مورد توافق انجام دهند. علاوه بر این، الگوی بهینه باید از کارکردهای کاهش انگیزه اختلافات و منازعات برخوردار باشد. ضرورت مبتنی بودن الگوی بهینه بر اساس ویژگی‌های دوران گذار ایجاب می‌کند که این الگو به آرامی و از اندازه کوچک شروع شود و طی زمان تکامل یابد و به تحولات بعدی شکل دهد و توسط آن شکل پذیرد. جغرافیای منطقه‌گرایی نیز باید تابع قاعده استمرار و تغییر و قاعده دوران گذار باشد. بر این اساس جغرافیای منطقه‌گرایی باید از درون مجموعه امنیتی خلیج فارس به سمت جغرافیای الگوی مطلوب باشد. در کانون خلیج فارس برخلاف کانون‌های دیگر، همان‌طور که گفته شد، در حال حاضر یک نهاد امنیتی بادوام به نام شورای همکاری وجود دارد. بنابراین، این کانون می‌تواند به صورت فرمول $۲+۶$ شامل شورای همکاری به علاوه ایران و عراق یا حداکثر فرمول $۳+۶$ شامل شورای همکاری به علاوه ایران، عراق و یمن شکل گیرد. بنابراین، امکان ایجاد سازمان کنفرانس همکاری و امنیت منطقه‌ای با حضور همه اعضا در چنین کانونی در ابتدا قابل تصور نیست. با وجود این بهتر است تلاش شود دست‌کم یک یا دو عضو از شورای همکاری به صورت واسط هم در شورای همکاری هم در تشکیلات سازمان کنفرانس همکاری و امنیت منطقه‌ای حضور داشته باشند. قطر و عمان دو کشور مناسب برای این منظورند.

علاوه بر این، ایران باید تلاش کند در چارچوب الگوی مطلوب خود در زمینه اقتصادی، حمل و نقل، تجارت، انرژی، سرمایه‌گذاری مشترک، توریسم، مسائل امنیتی همانند امنیت آبراه خلیج فارس و تنگه هرمز، تروریسم، جنایات سازمان‌یافته، مبارزه با مواد مخدر، حضور نظامی بیگانگان، گروه‌های مسلح غیرقانونی و برقراری ثبات سیاسی و مقابله با تجزیه‌طلبی همکاری خود را با کشورهای حاشیه خلیج

فارس گسترش دهد. هم‌چنین ایران باید تلاش کند برای دستیابی به الگوی مطلوب خود برای امنیت خلیج فارس و دستیابی به اهداف مذکور چنین نظامی را فراتر از منطقه خلیج فارس تعریف کند. در واقع، این جامعه امنیتی تکثرگرا باید به گونه‌ای تعریف شود که یمن، هندوستان و پاکستان جزئی از آن باشند. بنابراین، اعضای جامعه امنیتی تکثرگرا شامل یازده کشور خواهد بود: شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، دو کشور دیگر حاشیه خلیج فارس شامل ایران و عراق و سه کشوری (یمن، هندوستان و پاکستان) که به طور سنتی در خارج چارچوب کشورهای منطقه خلیج فارس تعریف می‌شوند.

حال سؤال مطرح این است که چرا باید کشورهای هم‌مرز دریای عمان را وارد این نظام امنیتی کرد؟

با توجه به علل زیر، مطالعه حاضر الحاق سه کشور مذکور به نظام امنیتی پیشنهادی را گزینه‌ای منطقی می‌داند.

در مورد یمن، دلایلی سیاسی و راهبردی برای وارد ساختن آن به ترتیبات امنیتی خلیج فارس وجود دارد. از دیدگاه سیاسی، نادیده گرفتن یمن تنها موجب این احساس در این کشور خواهد شد که از معادلات منطقه‌ای کنار گذاشته شده است؛ چنان که همین احساس را در سال ۱۹۸۱ با تشکیل شورای همکاری خلیج فارس که یمن را مستثنی ساخت، شاهد بودیم. در آن زمان یمن متحد اصلی بغداد بود.

از نظر راهبردی، اهمیت وارد ساختن یمن به این ترتیبات به اهمیت ارتباط و اتصال نزدیک تنگه هرمز و باب‌المندب به یکدیگر مربوط است. گفتنی است باب‌المندب دومین حلقه در مسیر انتقال نفت خلیج فارس به اروپاست.

در ارتباط با نگرانی‌های امنیتی در سطح محلی می‌توان گفت هر نوع بی‌ثباتی در یمن به سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز سرایت خواهد کرد. این نتیجه طبیعی مجاورت جغرافیایی، پیوندهای قوی اجتماعی و ارتباطات گسترده میان گروه‌های گوناگون سیاسی و فرهنگی در منطقه است.

دلیل وارد کردن هندوستان و پاکستان به این ترتیبات امنیتی به ارتباط ژئوپولیتیکی میان خلیج فارس و آسیای جنوبی مربوط می‌شود که بسیار حساس و جدی است. آسیای جنوبی در همسایگی منطقه خلیج فارس قرار دارد و در کنار یکدیگر مرز شمالی اقیانوس هند را تشکیل می‌دهند. هر دو منطقه با مجموعه‌ای از آبراه‌ها و مسیرهای دریایی به یکدیگر متصل‌اند. آسیای جنوبی حلقه ارتباطی مهمی میان حوزه خلیج فارس و آسیای شرقی و استرالیا و در عین حال، شهرهای



غربی ایالات متحده است. شمار زیادی از نفت کش‌ها و سایر کشتی‌های باری حامل کالاها و مواد خام در مسیر خود از آسیای جنوبی عبور می‌کنند. به علاوه، هر نوع ناآرامی برای امنیت آب‌های آزاد مجاور هندوستان و پاکستان به طور طبیعی به امنیت بخشی وسیع از آبراه‌های مهم هم‌چون تنگه هرمز و مالاکا آسیب می‌زند و تا اندونزی و سوماترا خواهد رفت.

از جنبه دیگر، به دلیل وجود مهاجران گسترده از آسیای جنوبی در منطقه خلیج فارس، نگرانی‌های امنیتی مشترکی میان کشورهای عربی این منطقه و هم‌تایان آنها در آسیای جنوبی وجود دارد. افراد زیادی در کشورهای حوزه خلیج فارس زندگی و کار می‌کنند که از هندوستان، پاکستان و بنگلادش آمده‌اند. آمارهای جمعیتی نشان می‌دهد که این چند میلیون نفر در مواقعی بیشتر از تعداد شهروندان بومی در برخی کشورهای حوزه خلیج فارس‌اند. از نظر راهبردی، در این زمینه جنبه امنیتی ویژه‌ای وجود دارد که کشورهای منطقه خلیج فارس را با چالش‌هایی بزرگ مواجه می‌سازد. این مسئله به بن‌بست هسته‌ای در آسیای جنوبی میان هندوستان و پاکستان مربوط می‌شود.

چنین جوی نه تنها بر خلیج فارس سایه انداخته است، بلکه بر شکل‌گیری هر نوع ساختار امنیتی جدید در آن تأثیرگذار خواهد بود. به علاوه، باید به خشونت داخلی در پاکستان توجه کرد، زیرا بدون توجه به نوع و شکل نظام امنیتی برای منطقه خلیج فارس، این نزاع داخلی تهدیدی برای برخی کشورهای این حوزه است. دلیل چنین چیزی به ارتباطات میان برخی گروه‌های مسلح مربوط می‌شود، به خصوص گروه‌هایی که حضور مشترک در کشورهای مختلف این منطقه دارند. چنین نظامی برای کارآمدی، باید از توانایی ایجاد هماهنگی میان سیاست‌های مجزا به منظور مقابله با مخاطرات و تهدیدهای مشترک برخوردار باشد. در عین حال باید پدیده‌هایی نظیر جنایات سازمان‌یافته و امنیت مرزی و اختلاف‌های طولانی‌مدت را که ممکن است از کنترل خارج و به منازعات مسلحانه منجر شوند، مورد توجه قرار دهد. این حداقل سطح نظام امنیتی پیشنهادی است.

نظام امنیتی مذکور را می‌توان از طریق برنامه‌ای چهار مرحله‌ای ایجاد کرد: در مرحله اول، اختلاف‌ها، بحران‌ها و مخاطرات تهدیدکننده امنیت منطقه‌ای شناسایی و پس از آن معیاری برای میزان اهمیت و جدی بودن هریک از آنها اتخاذ شود. مرحله دوم شامل شکل‌دهی به گزینه‌های در دسترس برای اتخاذ دیدگاهی دسته‌جمعی برای مقابله با مخاطرات مشترک (سیاسی یا نظامی) می‌شود. مثال‌ها از چنین مخاطراتی شامل جنایات سازمان‌یافته، قاچاق و امنیت مرزی است. مقابله

با این چالش‌ها می‌تواند از طرق اقدامات یکجانبه، دوجانبه یا چندجانبه صورت گیرد.

در مرحله سوم بحث در مورد مسائل مرتبط با امنیت دریایی، آبراه‌های دریایی راهبردی و ایجاد و اجرای راهبردهای مناسب برای مقابله با چنین مسائلی است در اینجا نیز شیوه‌ها می‌تواند یکجانبه، دوجانبه یا چندجانبه باشد.

در مرحله چهارم تمرکز روی توصیه‌ها برای حل و فصل اختلاف‌های تاریخی در کنار پیشبرد دیدگاهی مشترک درباره چگونگی رفع آنهاست.

در صورت عدم موفقیت در این زمینه، کمیته‌هایی ویژه باید برای پیگیری مسائل مذکور، ارائه دیدگاه‌های تازه، نزدیک کردن دیدگاه‌های مخالف و پیشنهاد راه‌حل‌های سیاسی و حقوقی در جهت مثبت تشکیل شوند.

در این مرحله از فرآیند یا از همان ابتدا، تمام طرف‌ها باید اصول حسن هم‌جواری و تعهد به حقوق بین‌الملل را رعایت کنند و از توسل به زور یا تحریک طرف مقابل اجتناب ورزند.

فلسفه این نظام امنیتی هماهنگ در پایین‌ترین سطح متناسب با گزینه‌های دفاعی و امنیتی اتخاذشده از سوی طرف‌ها در سطح ملی نیست. در عین حال، فلسفه این نظام ربطی به انواع و کیفیت اتحادهای خارجی یا بدیل مورد استفاده یا در دسترس کشورهای دخیل ندارد. به همین صورت، نظام مذکور به دنبال ایجاد ساختارها یا سازمان‌های امنیتی منطقه‌ای نیست. پیشنهاد لزوم شکل‌دهی به یک دیدگاه تحلیلی درباره مسائل موجود و بیان ضرورت یک نظام امنیت منطقه‌ای برای کشورهای حوزه خلیج فارس به منظور احیای موازنه قدرت، حداقل کاری است که با توجه به شرایط منطقه می‌توان کرد. چنین اقدامی برای رهایی از کابوس منازعات مسلحانه و درگیری‌های سیاسی که آرامش کل منطقه را به خطر می‌اندازد، حیاتی است. این حداقل سطح همکاری گزینه‌ای برای خلأ موجود است که در غیر این صورت با تنش‌ها و منازعات پُر خواهد شد. غالباً گفته می‌شود «قدرت عاشق خلأ است» و این همان عقلانیت پشت تمام برداشت‌ها و رهیافت‌ها از امنیت منطقه‌ای است.

در نهایت می‌توان گفت الگوی مطلوب جمهوری اسلامی ایران برای امنیت خلیج فارس جامعه امنیتی تکثرگرا مبتنی بر موارد و اصول ذیل است:

۱. ایجاد همگرایی و انسجام اسلامی وجه اصلی رویکرد جمهوری اسلامی به امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس است. بنابراین، فقدان حضور رژیم صهیونیستی در هر نوع ترتیبات امنیت منطقه‌ای خط قرمز جمهوری اسلامی است.



۲. نفی سلطه بیگانگان، به معنای قیومیت آنان بر منطقه، وجه اصلی رویکرد جمهوری اسلامی به امنیت منطقه‌ای است. بنابراین، عدم مشروعیت آمریکا به عنوان بازیگر عضو و قائل نبودن به حق و حقوق مشابه کشورهای عضو سرزمینی خلیج فارس برای آن، در هرگونه نظم و ترتیبات امنیت منطقه‌ای خط قرمز رویکرد امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی است.

۳. همان‌طور که مشخص شد، الگوی جامعه امنیتی تکثرگرا و در چارچوب آن الگوی بومی انسجام اسلامی که مبتنی بر دو رکن «امت‌محوری» و «دولت‌محوری» است، در میان الگوهای امنیت منطقه‌ای، بالاترین مطلوبیت را در رویکرد جمهوری اسلامی به امنیت منطقه‌ای دارد.

۴. رمز موفقیت در تمام مراحل شبکه مذکور تا رسیدن به منزل نهایی، تبدیل شدن جمهوری اسلامی ایران به کشور قدرتمند و معتمد میان اعضاست. این فرآیند در عین حال که قدرت ایران را به لحاظ ژئوپولیتیک، اقتصادی، علمی و فناوری افزایش می‌دهد (پایه ایران قدرتمند)، باید الگوی ایرانی هویت، هنجارها و روش زندگی (پایه ایران قابل اعتماد) را نیز دربرگیرد.

برای دستیابی به چنین جامعه امنیتی تکثرگرا راهکارهای ذیل می‌توان مفید باشد:

۱. کمک به کاهش تدریجی ذهنیت‌های منفی متقابل به خصوص معماهای امنیتی و ذهنیت حاصل جمع صفر میان کشورهای منطقه خلیج فارس از طریق بحث‌های مستمر و طرح‌های جمعی که می‌تواند در درجه اول موجب کاهش تدریجی ذهنیت‌های منفی دولت‌های مذکور شود.

۲. ارائه راهکارهای دسته‌جمعی برای مدیریت مناقشات منطقه‌ای و استفاده از ظرفیت‌های اعضا برای مشارکت اثربخش برای حل آنها؛ بر این اساس راه‌اندازی یک مرکز مطالعات و مدیریت بحران‌ها و مناقشات منطقه‌ای در چارچوب معادلات منطقه‌ای وسیله‌ای مناسب برای پیگیری هدف مذکور به شمار می‌رود.

۳. گسترش درک و طرح‌های مشترک در خصوص مسائل مهم و کانونی مانند تروریسم، اشغال کشورهای عراق و لبنان، نقش و حضور قدرت‌های خارجی در منطقه، اشغال فلسطین توسط رژیم صهیونیستی، اختلاف‌ها و بی‌اعتمادی میان کشورهای اسلامی، پیشرفت و ثبات در کشورهای منطقه، رابطه دولت و مردم در کشورهای حاشیه خلیج فارس، ضعف شدید روابط چندجانبه درون منطقه‌ای به ویژه در عرصه‌های اقتصادی، علمی و آموزشی از طریق ایجاد کمیته‌ها یا کلپ‌های جداگانه برای هر یک از این مسائل؛

۴. محکومیت استفاده از تهدید توسط کشورهای منطقه علیه یکدیگر؛
۵. عدم مداخله در مسائل و چالش‌های دوجانبه کشورها تا زمانی که آنها تمایل خود را به دخالت سطح منطقه‌ای بیان نداشته‌اند به شرطی که این مسائل و چالش‌ها به مسئله و چالش منطقه‌ای تبدیل نشده باشند.
۶. نفی سلطه و قیومیت (هژمونی) هر دولتی به ویژه قدرت‌های بیگانه بر منطقه و در همین چارچوب، نفی اصل یکجانبه‌گرایی و تأکید بر اصل چندجانبه‌گرایی در مدیریت امنیت منطقه‌ای؛
۷. تعهد به مبارزه جهانی با تولید، نگهداری و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی یا خلع سلاح جهانی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۸۵)، فرهنگ لغات علوم سیاسی، تهران: انتشارات حق یاوران.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)، روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جان کنت، گالبرایت (۱۳۸۱)، آناتومی قدرت، تهران: نشر سروش.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۱)، «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پسا جنگ سرد»، فصلنامه سیاست خارجی، ج ۱۶، ش ۴.
- کالین، های (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «سازهانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۷، ش ۴، زمستان.
- هانس؛ جی. مورگنتا (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

منابع لاتین

- Aarts, P. (1999), "The Middle East: A Region without Regionalism or the End of Exceptionalism?," *Third World Quarterly*, 20:5.
- Abbott, K. W. , Keohane, R. O. , Moravcsik, A. , Slaughter, A. and Snidal, D. (2000), "The Concept of Legalization," *International Organization* 54(3): 401-419.
- Abbott, K. W. and Snidal, D. (2000), "Hard and Soft Law in International Governance," *International Organization* 54(3).
- Adler Emanuel, (1997), "Imagined (Security) Communities: Cognitive Vregions in International Relation", *Millennium*, Vol. 26, No. 2.
- Aggarwal, V. K. and Fogarty, E. A. (eds) (2004), *EU Trade Strategies: Between Regionalism and Globalism*, Houndmills: Paigrave Macmillan.
- Al Zohairy, D. (2005), "Arab League: Reform or Retire," *AlJazeera*.
- Alter, K-I. (2000), "The European Union's Legal System and Domestic Policy: Spillover or Backslash?," *International Organization* 54(3).
- Amin, S. and El Kenz, A. (2005), *Europe and the Arab World*, London: Zed Books.
- Barnett, M. N. (1995), "Sovereignty, Nationalism, and Regional Order in the Arab States System," *International Organization* 49(3).

- Binder, L. (1958), "The Middle East as a Subordinate International System," *World Politics* 10:3.
- Börzel, T. , and Risse, T. (2002), "Die Wirkung Internationaler Institutionen, Von der Normanerkennung zur Normeinhaltung," in *Regieren in Internationalen Institutionen*, Edited by M. Jachtenfuchs and M. Knodt, Opladen: Leske + Budrich.
- Brown, C. L. (1984), *International Politics in the Middle East*, OldRules, Dangerous Game, Princeton: Princeton University Press.
- Burley, A. and Mattli, W. (1993), "Europe Before the Court: A Political Theory of Legal Integration," *International Organization* 47(1).
- Carlnaes, W. , Risse, T. and Simmons, B. A. (2002), *Handbook of International Relations*, London: Sage Publications.
- Chayes, A. and Handler Chayes, A. (1995), *The New Sovereignty: Compliance with International Regulatory Agreements*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Checkel, IT. (2003), "Going Native in Europe: Theorizing Social Interaction in European Institutions," *Comparative Political Studies* 36(1/2).
- Choi, Y. J. and Caporaso, J. A. (2002), "Comparative Regional Integration," in Carlnaes, Risse and Simmons (eds).
- Clinton W. J., (1995), *National Security Strategy of the United States*, 1994-1995, Washington, D. C. : Brassey's.
- Corbett, R. , Jacobs, F. and Shackleton, M. (2003), "The European Parliament at Fifty: A View from the Inside," *Journal of Common Market Studies* 41(2).
- Cordesman, A. H., (2007), "Security Cooperation in the Middle East", *Center for Strategic and International Studies*.
- Cordesman, A. H., (2008), "Security Challenges and Threats in the Gulf: A Net Assessment", *Center for Strategic and International Studies*.
- Deutsch, K. (1957), *Political Community and the North Atlantic Area: International Organization in the Light of Historical Experience*, Princeton, N. J. : Princeton University Press.
- Dillman, B. (2001), "Facing the Market in North Africa," *Middle East Journal* 55(2).
- Dillon, M., (2005), "Global Security in the 21st Century: Circulation, Complexity and Contingency", in C. Browning and P. Cornish (eds.), *The Globalization of Security*, ISP/NSC Briefing Paper 05/02, Chatham House.
- Druckman, D. (2001), "Negotiation and Identity: Implications for Negotiation Theory," *International Negotiation* 6(2).
- Egeberg, M. (1999), "Transcending Intergovernmentalism? Identity and Role Perceptions of National Officials in EU Decision-Making," *Journal of European Public Policy* 6(3).



- Elster, J. (ed.) (1998), *Deliberative Democracy*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Euro-Med Non-Governmental Platform (2005), "The Malaga Meetings: Civil Society Evaluates 10 Years of Euro-Mediterranean Partnership. "
- Fawcett, L. (2004), "Exploring Regional Domains: A Comparative History of Regionalism," *International Affairs* 80(3).
- Fawcett, L. (2005a), "Alliances, Cooperation and Regionalism in the Middle East," in Fawcett, L.
- Fawcett, L. (ed.) (2005), *International Relations in the Middle East*, Oxford: Oxford University Press.
- Fawzy, S. (2003), "Economics and Politics," in Galal and Hoekman (eds). Franck, Thomas M., *The Power of Legitimacy Among Nations*, New York: Oxford University Press.
- Furtig, H., (2007), "Conflict and Cooperation in the Persian Gulf: The Interregional Order and US Policy", *Middle East Journal*, 61 (4).
- Galal, A. and Hoekman, B. (2003), *Arab Economic Integration*, Cairo: Egyptian Center for Economic Studies.
- Goldstein, J. and Keohane. R. O. (1993), "Ideas and Foreign Policy: An Analytical Framework," in Goldstein and Keohane (eds).
- Goldstein, J. and Keohane. R. O. (1993), *Ideas and Foreign Policy: Beliefs, Institutions and Political Change*, New York: Cornell University Press.
- Grugel, J. B. (2004), "New Regionalism and Modes of Governance Comparing US and EU Strategies in Latin America," *European Journal of International Relations* 10(4).
- Haas, E. (1961), "International Integration: The European and the Universal Process," *International Organization* 15(4).
- Haas, P. M. (1992), "Introduction: Epistemic Communities and International Policy Coordination," *International Organization* 46(1).
- Habermas, J. (1998), *Faktizität und Geltung: Beiträge zur Diskurstheorie des Rechts und des demokratischen Rechtsstaats*, Frankfurt a. M. : Suhrkamp.
- Halliday, F., (2005), *The Middle East in International Relations: Power, Politics and Ideology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hanggi, H. , Roloff, R. and Ruland, J. (eds) (2006), *Interregionalism and International Relations*, New York: Routledge.
- Hawthorne, A. (2004), "Political Reform in the Arab World: A New Ferment?," *Carnegie Papers: Democracy and Rule of Law Project* 52.
- Hemmer, C. and Katzenstein, P. J. (2002), "Why is There no NATO in Asia? Collective Identity, Regionalism, and the Origins of Multilateralism," *International Organization* 56(3).

- Hinnebusch, R. and Ehteshami, A. (eds) (2002), *The Foreign Policies of Middle East States*, Boulder: Lynne Rienner.
- Hooghe, L., and Marks, G. (2001), *Multi-Level Governance and European Integration*, Lanham: Rowman and Littlefield.
- Hudson, M. C. (ed.) (1999), *Middle East Dilemma, The Politics and Economics of Arab Integration*, New York: Columbia University Press.
- Ismael, T. Y. (1986), *International Relations of the Contemporary Middle East*, Syracuse: Syracuse University Press.
- Jeffrey T Checkel, (1998) "The Constructivist Turn in International Relations Theory", *World Politics*, Vol. 50, No. 2, January.
- Jeffrey T. checkel (1997), "Norms and Domestic Politics: Birding the Rationalist-Constructivist", *European Journal of International Relations*, No. 3.
- Jepperson R., Alexander Wendt and Peter Katzenstein, (1996), "Norms, Identity, and Culture on National Security," in Peter Katzenstein, editor, *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, Chicago: University of Chicago Press.
- Kaye, D. D. and F. M. Wehrey, (2007), "A Nuclear Iran: The Reactions of Neighbours", *Survival*, 49 (2).
- Keohane Robert, (1984), *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Korany, B. (1999a), "The Arab World and the New Balance of Power in the New Middle East," in Hudson (ed).
- Korany, B. , Noble, P. and Brynen, R. (1993), *The Many Faces of National Security in the Arab World*, Basingstoke: Macmillan.
- Laursen, F. (ed.) (2003), *Theoretical Perspectives on Comparative Regional Integration*, Aldershot: Ashgate.
- Lewis, J. (1998), "Is the Hard Bargaining' Image of the Council Misleading? The Committee of Permanent Representatives and the Local Elections Directive," *Journal of Common Market Studies*, 36(4).
- MAFTA (2001), The Agreement for the Establishment of a Free Trade Zone Between the Arabic Mediterranean Nations, at Agadir.
- Manners, I. (2002), "Normative Power Europe: A Contradiction in Terms?," *Journal of Common Market Studies* 40(2).
- Mattli, W. (1999), *The Logic of Integration: Europe and Beyond*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Neyer, J. (2002), "Discourse and Order: On the Conditions of Governance in Non- Hierarchical Multi-Level Systems," *Arena Working Papers* 01/19.
- Neyer, J. (2003), "Discourse and Order in the EU: A Deliberative Approach to MultiLevel Governance," *Journal of Common Market Studies* 41(4).



- Nonneman, G. , (2008), "Political Reform in the Gulf Monarchies: From Liberalization to Democratization? A Comparative Perspective", in A. Ehteshami and S. Wright (eds.), *Reform in the Middle East Oil Monarchies*, Reading: Ithaca Press.
- Nonneman, G., (2000), "Security and Inclusion: Regimes Responses to Domestic Challenges in the Gulf", in S. McKnight, N. Partrick and F. Toase (eds.), *Gulf Security: Opportunities and Challenges for the New Generations, RUSI Whitehall*, Paper Series, 51, London: Royal United Services Institute.
- Nonnemann, G. (2005), *Analyzing Middle East Foreign Policies and the Relationship with Europe*, London: Routledge.
- OECD (2003), *Regionalism and the Multilateral Trading System*, Paris: OECD.
- Parsons, C. (2002), "Showing Ideas as Causes: The Origins of the European Union," *International Organization* 56(1).
- Pawelka, P. (1993), *Der Vordere Orient und die Internationale Politi*, Stuttgart, Berlin: Kohihammer.
- Pempel, T. J. (ed.) (2005), *Remapping East Asia: The Construction of a Region*, New York: Cornell University Press.
- Perthes, V. (2000), *Vom Krieg zur Konkurrenz: Regionale Politik und die Suche nach einer neuen arabisch-nahöstlichen Ordnung*, Baden-Baden: Nomos.
- Peter Katzenstein, editor (1996), *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, Chicago: University of Chicago Press.
- Pollack, M. A. (2003), "Control Mechanism or Deliberative Democracy: Two Images of Comitology," *Comparative Political Studies* 36(1/2).
- Potter Lawrence G. and Gary G. Sick, eds., (2002), *Security in the Persian Gulf: Origins, Obstacles, and the Search for Consensus*, New York: Palgrave.
- Rathmell Andrew, (1996), *The Changing Military Balance in the Gulf*, London: RUSI.
- Risse, T. (2000), "Let's Argue!' Communicative Action in World Politics," *International Organization* (54).
- Roederer-Rynning, C. (2003), "From 'Talking Shop' to 'Working Parliament'? The European Parliament and Agricultural Change," *Journal of Common Market Studies* 41(1).
- Ruggie, J. G. (1992), "Multi lateralism: The Anatomy of an Institution", *International Organization* 46(3).
- Said Zahlan, R., (1998), *The Making of the Modern Gulf States*, Reading: Ithaca Press.
- Schlumberger, O. (2000), "Arab Political Economy and the European Union's Mediterranean Policy: What Prospects for Development?," *New Political Economy* 5(2).

- Schumacher, T. (2005), "Introduction: The Study of Euro-Mediterranean Cultural and Social Cooperation in Perspective," *Mediterranean Politics* 10(3).
- Sharp, J. M., (2008), *Yemen: Where is the Stability Tipping Point? Arab Reform Bulletin*, Carnegie Endowment for International Peace, 6 (6).
- Simon, (1992), "U. S. Strategy in the Persian Gulf," *Survival*, Vol. 34, No. 3, Autumn.
- Smith, J. M. (2000), "The Politics of Dispute Settlement Design: Explaining Legalism in Regional Trade Pacts," *International Organization* 54(1).
- Söderbaum, F. (2004), *The Political Economy of Regionalism: The Case of Southern Africa*, Houndmills: Paigrave Macmillan.
- Stone Sweet, A. and Brunch, T. L. (1998), "Constructing a Supranational Constitution: Dispute Resolution and Governance in the European Union," *American Political Science Review* 92(1).
- Szymanski, M. and Smith, M. (2005), "Coherence and Conditionality in European Foreign Policy: Negotiating the EU-Mexico Global Agreement," *Journal of Common Market Studies* 43(1).
- Talberg, J. (2003), "European Governance and Supranational Institutions: Making States Comply", *Journal of Common Market Studies*, London: Routledge.
- Talberg, J. (2004), "The Power of the Presidency: Brokerage, Efficiency and Distribution in EU Negotiations," *Journal of Common Market Studies* 42(5).
- Terada, T. (2003), "Constructing an 'East Asian' Concept and Growing Regional Identity: From EAEC to ASEAN+3," *The Pacific Review* 16(2).
- Valbjorn, M. and A. Bank, (2007), "Signs of a New Arab Cold War: The 2006 Lebanon War and the Sunni-Shi'i Divide", *Middle East Report* 242, 37 (1).
- Verweij, M. and Joshing, T. E. (2003), "Special Issue: Deliberately Democratizing Multilateral Organization," *Governance* 16(1).
- Wendt, A. (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- World Bank (2005a), *Global Economic Prospects: Trade, Regionalism, and Development*, Washington, DC: The World Bank.
- World Bank (2005b), *Regional Statistics MENA*, World Bank.
- Wurzel, U. (2003), "Why Investment in Civil Society is an Investment in Economic Development: The Case of the Southern Mediterranean," EuroMeSCo.
- Youngs, R. (2004), "Normative Dynamics and Strategic Interests in the EU's External Identity," *Journal of Common Market Studies* 42 (2).
- Zrob, A. (2005), "Die Euro-Mediterrane Partnerschaft und die Süd-Süd-Integration," *Orient* (46).

